



به مناسبت سالروز شهادت امیرالمؤمنین علی (ع)

گفت و گو با سید محمد مهدی رفیعی پور

نگاهی به جایگاه قرآن در اندیشه امام خمینی

قرآن: کتاب دعوت

پرونده خانواده

خطای تمایل به گزافه گویی

مرجع متواضع

بزرگداشت مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی

گفت و گوهایی با

آیت الله العظمی سید محمد علی علوی گرگانی

علی نظری منفرد | سید احمد قاضوی | سید مهدی علوی

بسم الله الرحمن الرحيم



چراغ راه

از امور مهمی که اینجانب نگران آن هستم مسائل حوزه‌های علمیه خصوصاً حوزه‌های بزرگ مثل حوزه مقدسه قم است. آقایان علمای اعلام و مدرسین محترم که خیر خواهان اسلام و کشورهای اسلامی هستند، توجه عمیق کنند که مبدا تشریفات و توجه به ساختمان‌های متعدد برای مقاصد سیاسی و اجتماعی اسلام، آنان را از مسئله مهم اصلی حوزه‌ها که اشتغال به علوم رایج اسلامی و خصوصاً فقه و مبادی آن به طریق سنتی است، اغفال کند، و مبدا خدای نخواستہ اشتغال به مبادی و مقدمات موجب شود که از غایت اصلی که ابقا و رشد تحقیقات علوم اسلامی، خصوصاً فقه به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون «شیخ الطائفه» و امثالہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم و در متأخرین همچون «صاحب جواهر» و شیخ بزرگوار «انصاری» علیہم رضوان اللہ تعالیٰ باز دارد.

اسلام اگر خدای نخواستہ هر چیز از دستش برود ولی فقہش به طریقه موروث از فقہای بزرگ بماند، به راه خود ادامه خواهد داد. ولی اگر همه چیز به دستش آید و خدای نخواستہ فقہش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود، راه حق را نتواند ادامه داد و به تباهی خواهد کشید. و با آنکه می‌دانیم مراجع عظام و علمای اعلام و مدرسین عالیقدر دامت برکات وجودهم توجه به این امر دارند، لکن خوف آن است که اگر تشریفات و زرق و برق‌های شبیه به قطب مادیت رواج پیدا کند، در نسل‌های بعد اثر گذارد و خدای نخواستہ آنچه از آن می‌ترسیم به سر حوزه‌ها بیاید.

صحیفه امام، جلد ۱۷، ص ۳۲۵



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سید مهدی حسینی دورود

رشید داودی

محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه‌آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج / واژه پرداز اندیشه

تماس با نشریه:

۰۹۳۶۷۸۰۳۳۳۶

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



پرونده‌ای در بزرگداشت مرحوم آیت‌الله العظمی علوی گرگانی

برگی از دفتر زندگی



ولادت

آیت‌الله العظمی سیدمحمدعلی علوی گرگانی، فرزند مرحوم آیت‌الله سیدسجاد علوی حسینی، در سال ۱۳۵۹ ق (خرداد ۱۳۱۸ ش) در نجف اشرف، زاده شد. پدر بزرگوار ایشان، بزرگترین شخصیت علمی منطقه «گرگان و دشت» و از مشهورترین علمای استان مازندران به شمار می‌رفت. آوازه‌اش و نفوذ کلمه‌اش در شهرهای گرگان، گنبد، کردکوی، علی‌آباد کتول و دیگر شهرها طنین افکن بود و مردم مسلمان مرید ایشان و گوش به سخن او بودند. ایشان در سال ۱۳۲۲ ق در روستای «النگ»، از توابع گرگان، به دنیا آمد. هنگامی معظم‌له هفت ساله بود به همراه والدشان به ایران هجرت کرد.

تحصیلات

آیت‌الله علوی گرگانی، هفت ساله بود که همراه پدر بزرگوارش در سال (۱۳۶۵ ق) به ایران باز آمد و به قرائت قرآن مجید و آموختن نصاب و حساب و گلستان و پس از آن به یادگیری فنون ادب و علوم عرب نزد ایشان پرداخت.

نخست، ادبیات و مغنی و مطول و بخشی از شرح لمعه را نزد والدش بیاموخت.

در ۱۶ سالگی عازم سفر عتبات و حج شد و در بازگشت از حج قصد ماندن در نجف را داشت؛ اما به توصیه آیت‌الله حکیم به قم بازگشت و درس‌های سطح را در طی چهار سال نزد بزرگانی چون حضرات آیات: مجاهدی تبریزی، سلطانی طباطبایی و ستوده اراکی، به پایان برد و باقیمانده سطوح را فرا گرفت و این همه، ۴ سال به طول انجامید.

اساتید

برجسته‌ترین اساتید ایشان عبارتند از:

۱. آیت‌الله العظمی بروجردی، (سه سال از درس فقه ایشان بهره برده است).
۲. رهبر کبیر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی، (هشت سال از درس اصول ایشان استفاده کرده است).

۳. آیت‌الله سید محمد محقق احمدآبادی یزدی - مشهور به محقق داماد - (دوازده سال از درس فقه و اصول وی بهره برده است).

۴. آیت‌الله العظمی سید محمد رضا موسوی گلپایگانی.

۵. آیت‌الله شیخ عباسعلی شاهرودی.

۶. آیت‌الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی.

۷. آیت‌الله حاج آقا مرتضی حایری یزدی (مدت ۱۵ سال در درس فقه ایشان شرکت جست و مورد توجه فراوان معظم‌له بود).

آیت‌الله علوی گرگانی در ایام تعطیل حوزه علمیه قم در فصل تابستان به مدت هفت سال، به نجف اشرف می‌رفت و علاوه بر زیارت عتبات عالیات، در درس علمای بزرگ نجف آیات عظام: امام خمینی، آقای خویی، آقای شاهرودی و میرزا باقر زنجانی شرکت می‌کرد.

تدریس

ایشان عمر پر بار خویش را به تألیف و تدریس و تبلیغ دین گذرانیده است و از همان اوان تحصیل، به تدریس همه کتب ادبی، فقهی، اصولی و... پرداخته و در طول بیش از ۴۰ سال تدریس، فضیلت بی‌شماری را از سرچشمه زلال علوم اهلبیت علیهم السلام، بهره‌مند ساخته است.

آثار و تالیفات

آیت‌الله علوی گرگانی دارای تألیفاتی در زمینه فقه، اصول فقه، حدیث و رجال است. برخی از این آثار عبارت است از:

۱. توضیح المسائل (به اردو هم ترجمه شده است).
۲. اجوبة المسائل یا پاسخ به جدیدترین استفتائات (۲ ج).
۳. مناسک حج. (آداب، اعمال و استفتائات حج).
۴. منهج الصالحین (رساله توضیح المسائل عربی).
۵. منهج الناسکین (مناسک حج عربی).
۶. نور الهدی (تعلیقه بر عروة الوثقی).
۷. المناظر الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (ج ۱). بخشی از کتاب الطهارة).
۸. تعلیقه بر تحریر الوسیله (۲ ج، چاپ مؤسسه تنظیم

و نشر آثار امام خمینی (ره)).

۹. گلچینی از انوار اخلاقی (برگزیده درس اخلاق روز چهارشنبه).

۱۰. ره توشه پارسایان، انوار اخلاقی (ج ۱، شرح وصایای پیامبر اکرم به ابوذر غفاری).

۱۱. ره توشه پارسایان، انوار اخلاقی (ج ۲، شرح وصایای پیامبر اکرم به عبدالله ابن مسعود).

۱۲. روزه سپر مومن (شامل احکام، استفتائات و آداب روزه داری).

۱۳. احکام بانوان

۱۴. احکام جوانان

۱۵. احکام کسب و کار

۱۶. آشنایی با اعتکاف

۱۷. کلید سعادت (احکام بانوان، گردآوری شده توسط حجت الاسلام فاطمی)

۱۸. توحید از دیدگاه علم (یکی از سخنرانی‌های معظم‌له)

۱۹. لئالی الاصول (۳ جلد آن تا کنون به چاپ رسیده است)

برخی از فتاوی جدید

آیت‌الله علوی گرگانی استفاده از ماهواره را برای دیدن برنامه‌های مستند سیاسی، اجتماعی و علمی حلال می‌داند؛ البته به شرطی که وجود ماهواره باعث انحراف خانواده نشود.

امور عام المنفعه

آیت‌الله علوی، اقدام به ساخت مسجد، حسینیه، درمانگاه و صندوق قرض الحسنه در نقاط مختلف ایران کرده است. تعمیر بخشی از مسجد جامع گرگان، تأسیس و تعمیر چند مسجد در این شهر و مناطق اطراف آن، ساخت درمانگاه در روستای النگ، ساخت حسینیه مهدی شهر سمنان و تأسیس صندوق قرض الحسنه هیئت فاطمیه تهران از آن جمله است.

وفات

ایشان پس از یک دوره بیماری، در سن ۸۲ سالگی در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۴۰۰ بدرود حیات گفت. روحش شاد و یادش گرامی



مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمدعلی علوی حسینی گرگانی از مراجع عظام تقلید و از شاگردان امام خمینی در اسفند ماه سال ۱۴۰۰ درگذشت. حریم امام ضمن تسلیت درگذشت ایشان به خانواده و دوست‌داران آن مرحوم، مصاحبه ذیل را که در ماه‌های پایانی عمر شریف آیت‌الله گرفته شده به محضر خوانندگان تقدیم می‌کند.



پرونده‌ای در بزرگداشت مرحوم آیت‌الله العظمی علوی گرگانی

آیت‌الله العظمی سید محمدعلی علوی گرگانی:

خودم را بدهکار انقلاب می‌دانم

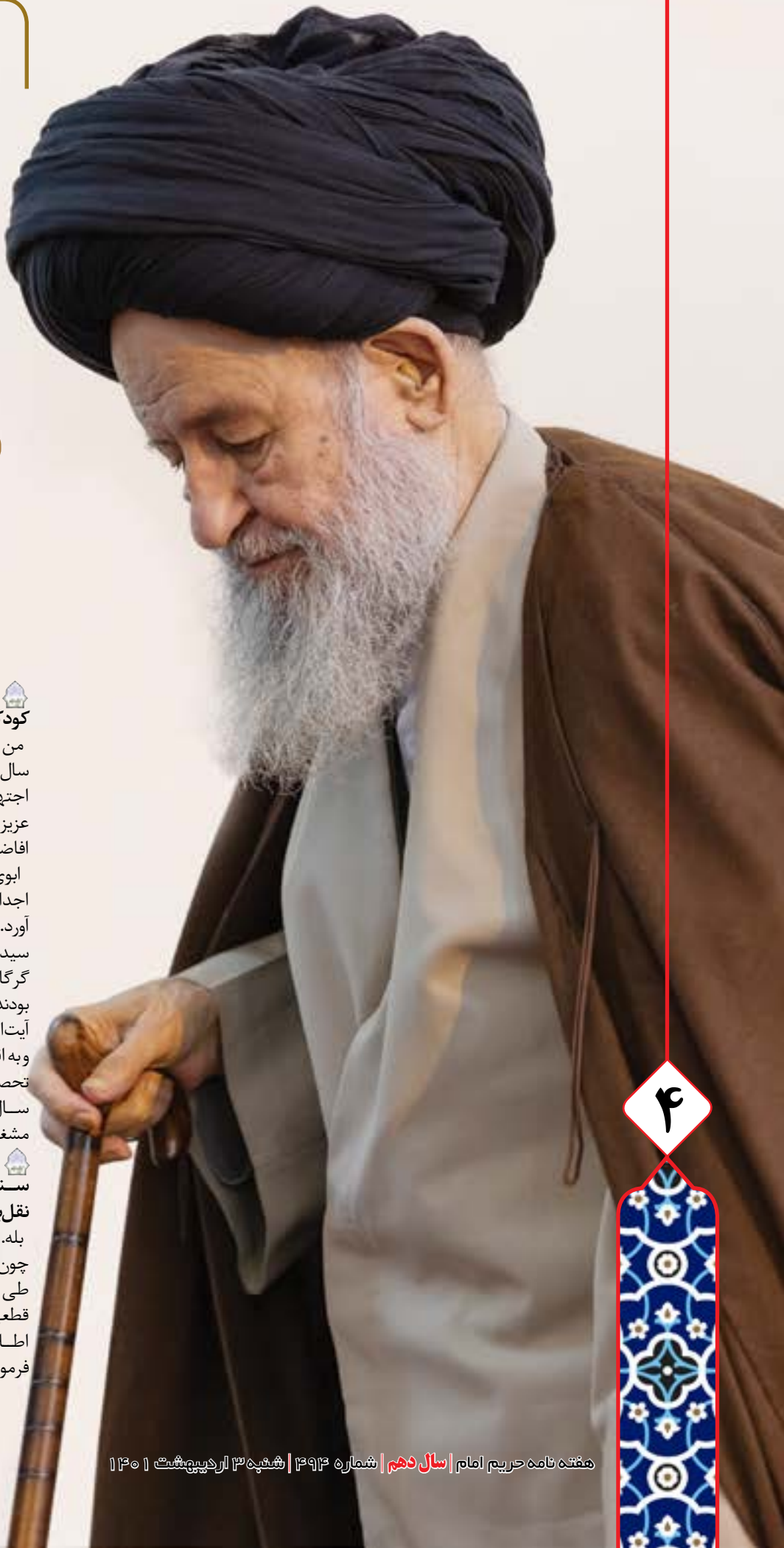
🕌 در آغاز خودتان را معرفی و مختصری از محل تولد، خانواده و ایام کودکی‌تان برای ما بفرمایید.

من در نجف اشرف به دنیا آمدم. آن زمان والد بزرگوارم در نجف بود و حدود ۱۲ سال در حوزه نجف اشتغال به تحصیل داشت. الحمدلله ایشان رفته رفته به مرحله اجتهاد رسید و بعد هم از طرف آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی پیرودرخواست مردم عزیز گرگان، به ایران عزیمت کرد. مردم تقاضا داشتند که ایشان باز گردد تا بتوانند از افاضات ایشان بهره‌مند شوند.

ابوی در سال ۱۳۲۶ از نجف به سمت ایران حرکت کرد. در ابتدا وارد روستای اجدادی خود به نام قریه النگ شد و ماه رمضان را آنجا ماند. پس از آن به قم تشریف آورد. یک سالی هم در قم مشغول تدریس شد. چون ایشان از مدرسان رسمی زمان سید ابوالحسن و آیت‌الله بروجردی بود. پس از یک سال تدریس در قم، ملت عزیز در گرگان طی نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی خواستار حضور مرحوم والد در گرگان شده بودند. در نتیجه مرحوم والد من به نمایندگی از سید ابوالحسن اصفهانی و همچنین آیت‌الله بروجردی قهرأ به سمت گرگان حرکت کرد و در آنجا مشغول انجام وظیفه شد و به اقامه نماز و تبلیغات دینی پرداخت. آن زمان من حدود ۷-۸ سال بیشتر نداشتم. تحصیل من هم از همان گرگان در محضر مبارک خود مرحوم والد شروع شد. چهار سال در گرگان بودم و در سال ۱۳۳۶ به سمت قم حرکت کردم و رسماً در همین جا مشغول درس و بحث و تحصیل شدم و در قم ماندگار شدم.

🕌 با توجه به موقعیت خانوادگی و اشتغال شما به تحصیل علوم دینی از سنین پایین، اگر خاطره ویژه‌ای از دوران کودکی و نوجوانی خود به یاد دارید، نقل بفرمایید.

بله. خاطرم هست سال ۱۳۳۶ که تقریباً سال اول بلوغ من بود فصل حج که رسید، چون قدری تحصیلات دینی داشتم، برای عزیزی که قصد عزیمت به مکه را داشتند طی جلساتی سلسله دستورات احکام حج را توضیح می‌دادم. زمانی که برنامه سفر قطعی شد برخی دوستان، چون مسائل حج را به آن‌ها خوب یاد داده بودم، بدون اطلاع برای من و مرحوم والد بلیت گرفتند. وقتی که جریان را به حاج آقا گفتند، فرمود: «برای ایشان چرا بلیت گرفتید؟ خوب باید از من کسب تکلیف می‌کردید.»



شاید مصلحت نبود.»

آن‌ها هم گفتند: «ما می‌خواهیم ایشان را همراه خود ببریم که احکام را به ما آموزش بدهد.» حاج آقا گفت: «اگر بناست شما ایشان را ببرید و ایشان مستطیع است، مشکلی نیست.»

خلاصه در آن سفر من همراه حاج ججاج در مکه بودم و احکام مرتبط با حج را در سفر به ایشان آموزش می‌دادم. این سفر یک دوره زیارتی عالی برای من بود. چون سابق راه کربلا هم باز بود و برای سفر به حج، از ایران اول به سمت کربلا و نجف رفتم. بعد از شامات به سمت مکه حرکت کردیم. توفیق یک دوره زیارتی کامل برای من حاصل شد. حتی از فلسطین هم طی همین سفر بازدید کردم.

از دوره تحصیلتان مطالب بیشتری بیان بفرمایید. چطور شد حوزه علمیه قم را برای تحصیل برگزیدید؟

من زمان آقا سید محسن حکیم به نجف رفتم که اجازه سکونت و تحصیل در آنجا را بگیرم. ایشان فرمود: «به پدر بزرگوارتان سلام برسانید و بگویید اگر من باشم صلاح نمی‌دانم شما اینجا باشید. بهتر است به نجف نیایید. چون الان دیگر حوزه نجف به پای حوزه قم نمی‌رسد.»

آن زمان من در مسجد اعظم قم درس لمعتین می‌دادم و جمعیت زیادی هم در درس من شرکت می‌کردند. مرحوم حکیم فرمود: «حیف است آن جمعیت زیاد از درس شما محروم شود. الان هم دیگر نجف خیلی خبری نیست و مثل گذشته رونق ندارد.» خلاصه به بنده اجازه نفرمودند در نجف بمانم و گفتند در همان قم بمانید و درس بدهید و به تبلیغ بپردازید.

حاج آقای والد هم در واکنش به سخنان ایشان فرمودند: «ایشان نظر بسیار خوبی داده است! پس شما در قم به ادامه تحصیل بپردازید.» علت ماندگار شدن من در قم همین نکته بود. البته هر سال تابستان رسم بود که دو سه ماه درس را تعطیل می‌کردند. من از این تعطیلی استفاده می‌کردم و به نجف می‌رفتم و علاوه بر شرکت در درس علمای تدریس هم داشتم و لذا بیکار نمی‌ماندم. حتی زمانی که به گرگان می‌رفتم خدمت والد درس می‌خواندم. این امر موجب رشد بیشتر من شد. چون به‌طور مداوم درس می‌خواندم در اسرع وقت از نظر علمی پیشرفت کردم و به‌گونه‌ای شد که کسی از سن من انتظار آن سطح علمی را نداشت.

از چه سالی به درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی راه یافتید؟

من کوچک‌ترین طلبه‌ای بودم که در درس مرحوم آیت الله بروجردی شرکت می‌کردم. آن زمان ۱۸ سال بیشتر نداشتم که در درس خارج ایشان حاضر می‌شدم. همان مدتی که خدمت ایشان بودم، خاله‌ام پرسش شرعی مطرح کرده بود که من اجازه خواستم از آیت الله بروجردی پاسخ آن را بگیرم. خلاصه مطلب را نوشتم و القاب مناسب آیت الله بروجردی که مرجع جهانی بود نیز در ابتدای نامه آوردم. در ذیل آن عبارات، دو سه مسئله را عنوان کردم. به عربی هم پرسیدم که حضرت آقا اگر ایرادی در کلامم می‌بیند، متذکر شود. اطلاع نداشتم که آقا پیش از درس برای حفظ تمرکز، هیچ‌نامه‌ای را از کسی نمی‌پذیرد و معمولاً پس از منبر و درس، نامه‌ها را تحویل می‌گیرد.

بنده چون به این امر توجه نداشتم، نامه را هنگام ورود آقا به مسجد، به محضر مبارکشان دادم. ایشان نگاهی کرد و وقتی مرا دید، فهمید که ارباب سؤال نیستم که پولی بخواهم. استثنائاً نامه مرا گرفت. حاج ابوالحسن که همراه من بود، تعجب کرد و گفت: «آقا هرگز نامه‌ای را هنگام ورود نمی‌گرفت!» ایشان نامه را با خود به منزل برد تا فردا پاسخ بیاورد. فردا که بعد از درس خدمتشان

رسیدم، تا چشمش به من افتاد، یادش آمد که نامه را روی طاقچه جا گذاشته و پاسخ نداده است. گفت: «ای دادبیداد. نفهمیدیم آقا زاده در نامه‌اش چه نوشته بود.» بعد به مرحوم ابوالحسن فرمود: «وقتی رفتم منزل نامه آقا را بیاورید که ببینیم چه نوشته است.» فردا که خدمتشان رسیدم حاج ابوالحسن هم جریان را فراموش کرده بود و مجدداً ایشان تا چشمش به من افتاد گفت: «آقای ابوالحسن، باز فراموش کردید نامه را به من بدهید؟»

بعد هم قدری شوخی کرد و به ایشان گفت: «من گرفتارم تو چه مرگت است؟!» خلاصه من روز سوم خجالت کشیدم دوباره به محضر ایشان برسم. با خودم گفتم آقا پیرمرد است و سرشان هم شلوغ است. شاید مجدد فراموش کرده جواب استفتا را بدهد. به همین دلیل بعد از درس قصد ترک مجلس را داشتم که ناگهان دیدم چند نفر از میان جمعیت مرا صدا می‌زنند و می‌گویند: «آقای علوی، حضرت آقا با شما کار دارد.» از قضا این بار ایشان نامه را خوانده بود و پاسخ آن را همراه آورده بود. وقتی برگشتم دیدم آقا هنوز از منبر پایین نیامده است. بلافاصله خدمتشان رسیدم و دستشان را بوسیدم.

ایشان فرمود: «من مسئله‌شمار مطالعه کردم. بارک الله عجب سؤال کردی! این سؤال شما در کتاب‌های من نیامده بود.» فلذا ایشان به دست مبارک خود پاسخ مفصلی بر استفتا من نوشته بود. معمولاً آقایان شخصاً پاسخ استفتائات را نمی‌دهند، بلکه دفترشان پاسخ را می‌نویسند. اما در این مورد ایشان خود آقا شخصاً پاسخ داده بود.

در ادامه فرمود: «بارک الله به این القاب و عباراتی که در نامه آوردی.» گویا خیلی از نگارش من خوشش آمده بود. دستش را بر محاسن برد و به آقایانی که اطراف منبر جمع بودند، گفت: «آی پیرمردها! ببینید یک جوان ۱۸ ساله چه نوشته است؟ شما با این سن و سال خود را با ایشان مقایسه کنید.» آیت الله بروجردی خیلی آن روز مرا تشویق کرد. نکته حساس ماجرا اینجاست که آقا فرمود: «من نامه را آوردم که از تو اجازه نسخه برداری از آن را بگیرم.» من گفتم: «حضرت آقا، شما اختیار جانم را دارید. شمار هبر من هستید. از من اجازه می‌خواهید؟» ایشان فرمود: «بله، چون صاحب نامه شما می‌باید از شما برای نسخه برداری اجازه بگیرم.» ببینید ایشان تا کجا دقت داشت. من هم عرض کردم: «اختیار دارید، خدمتتان باشد.» نامه را نگر رفتم و هنگام خروج وقتی به کفشداری رسیدم، متصدی امور آقا، حاج حسین احسن و حاج ابوالحسن به من گفتند: «آقای علوی، فردا صبح اول وقت به محضر آقا بیا.» گفتم: «چشم.» فردا صبح زود به محضر این که رسیدم، مرا به اندرونی فرستادند و گفتند: «آقا در اندرونی منتظر شماست.»

خب دیدن آیت الله بروجردی کار ساده‌ای نبود. ایشان به صدرالاشرف که تقاضا کرده بود به محضرش برسد، وقت ملاقات نداده بود. خیلی حرف بود که مرا به محضرش طلبیده بود. بارها گفته‌ام که در هیبت، مرجعی مانند ایشان ندیدم.

وقتی وارد اندرونی شدم، دیدم آقا پشت کرسی رو به قبله نشسته است و هیچ کس هم آنجا نیست. جلو رفتم و دستشان را بوسیدم. آقا ضمن تقدیر و تشکر و تحسین من چند سؤال از من پرسید که ببیند از نظر علمی در چه سطحی هستم. فرمود: «شما منبر هم می‌روید؟» عرض کردم: «بله.» گفت: «کجا؟» گفتم: «ماه رمضان در روستای خودمان آنگ اطراف گرگان منبر می‌روم.» ایشان از بس مسلط بود، فرمود: «آنگ درست یا آنگ؟» گفتم: «در برهان قاطع آنگ بر وزن پلنگ به جای گود گفته می‌شود. آنگ بر وزن تفنگ

هم به معنی جای سرسبز است.» فرمود: «حالا کدام یک از این‌ها با روستای شما تناسب دارد؟» عرض کردم: «هر دو.» آقا خندید و گفت: «بارک الله.» گفتم: «بله. آنگ هم در گودی قرار گرفته و هم سرسبز است.» بعد گفت: «اجازه می‌دهی یک مسئله از تو بپرسم؟» عرض کردم: «حضرت آقا، من کجا، شما کجا! شما مرجع جهان اسلام هستید. من در مقابل شما چیزی بلد نیستم. أمْتَلِكْ يَسْأَلُ مِنْ مِثْلِي وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالشَّرْفِ؟» روایتی از امام حسین را خواندم و گفتم: «بزرگی مثل شما می‌خواهد از من بپرسد؟» آقا فرمود: «بارک الله. معلوم هست منبری خوبی هم هستی که فوراً این روایت را خواندی.» گفتم: «المعروف بقدر المعرفة. آقا جان، سؤال کنید. هر چقدر بلد بودم در خدمتم. اگر بلد نبودم هم از شما استفاده می‌کنم.» بعد فرمود: «به من بگو آیا جد می‌تواند و جوهانی مانند خمس و زکات را به نوه‌اش بدهد؟» عرض کردم: «خیر نمی‌تواند. چون واجب النفقه است.» فرمود: «واجب النفقه پدر است، نه جد.» عرض کردم: «بله. در طول واجب النفقه است.» آقا فرمود: «احسنت احسنت!»

خیلی مرا تحسین کرد و ۵۰۰ تومان که در سال‌های دهه چهل مبلغ کلانی بود به من مرحمت کرد و فرمود: «هر وقت به گرگان می‌روی و برمی‌گردد و ورودت به منزل من باشد.»

رفتار ایشان خیلی مرا تشویق کرد. حتی مقداری از کتاب‌های قدیمی‌شان را هم به من هدیه داد و فرمود: «مشغول درس باش!»

این‌طور که حضرت عالی می‌فرمایید رفتار آیت الله بروجردی با شما برای دیگران هم قطعاً غریب بود.

بله. همین‌طور است. فرد بزرگوار به نام آیت الله طسوجی که رساله هم داشت، پس از فوت آیت الله بروجردی یک روز در قم به منزل آیت الله داماد، استاد ما، آمده بود. مرحوم والد و من هم آنجا بودیم.

آقای طسوجی یک مرتبه که دید آیت الله علوی، پدرم، همراه من است، گفت: «ایشان چه نسبتی با شما دارند؟» عرض کردم: «پدر بزرگوارم هستند.» ایشان خطاب به حاج آقای والد گفت: «آقا سید سجاد، همه جا رسم بر این بوده است که به پسر می‌گویند قدر پدر را بدان. ولی اینجا اگر جسارت نیست، می‌خواهم به شما بگویم که قدر پسران را بدان.» ایشان فرمود: «چطور؟» گفت: «آیت الله بروجردی هر وقت از منبر درس پایین می‌آمد، جلوی ایشان می‌ایستاد. سلام و احوالپرسی می‌کرد و بعد می‌رفت. برای ما خیلی عبرت‌آموز بود که مرجعی با آن عظمت در برابر پسر ۱۸-۱۹ ساله این‌طور رفتار می‌کند.»

مقصود اینکه آیت الله بروجردی خیلی مرا تشویق کرد و این رفتار ایشان در روند تحصیل من بسیار تأثیرگذار بود و به واسطه همین لطف و مرحمت آیت الله بروجردی من پای کرسی درس و تدریس نشستم.

از چه سنی وارد حوزه علمیه شدید و آیا پیش از آن هم درس خوانده بودید؟

من در مدرسه‌های جدید درس نخواندم. از سن ۱۲ سالگی درس عربی را خدمت خود حاج آقا والد شروع کردم و حدود ۴-۵ سال هم در گرگان درس می‌خواندم. چون مرحوم والد الحمد لله خود استاد قابل‌ی بود من برای تحصیل از گرگان خارج نشدم. مقدمات را که تمام کردم در سال ۱۳۳۶ به قم آمدم.

تقریباً سه چهار سال هم در درس آیت الله بروجردی و برخی بزرگان شرکت کردم. بعد از آن هم فقط ایام تعطیلات و تابستان‌ها به نجف می‌رفتم یا در روستای خودمان منبر داشتم.

در قم به جز آیت‌الله بروجردی، از محضر کدام اساتید بهره بردید؟

تا زمانی که آیت‌الله بروجردی در قید حیات بود که در خدمت ایشان تحصیل می‌کردم. پس از آیت‌الله بروجردی برای فقه در درس مرحوم آیت‌الله سید محمد محقق داماد که داماد شیخ عبدالکریم بود، شرکت می‌کردم. پس از آن نزد امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) اصول خواندم. همچنین در درس آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، پسر مرحوم حائری بزرگ هم حاضر می‌شدم. مجموعاً از محضر این بزرگان و اساتید بهره گرفتم.

آیا پیش از انقلاب فعالیت‌های سیاسی در راستای مبارزه با حکومت پهلوی هم داشتید؟

خب من در این مسیر خودم را ذی سهم نمی‌دانم. یک زمانی آقای حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب طی نامه‌ای بزرگواری کرد و از من خواست که شرح فعالیت‌های خود را در جریان انقلاب بگویم. من در پاسخ گفتم که خودم را بدهکار می‌دانم نه طلبکار که بگویم چه کرده‌ام؛ و حاضر نیستم گزارش کار بدهم. حالا به فرض چهار تا منبر هم برای انقلاب رفته باشم. اینجا هم از باب پاسخ به سؤال شما یکی دو خاطره نقل می‌کنم. من در مهدی شهر که همان سنگسر سابق در نزدیکی سمنان است، منبر می‌رفتم. عزیزان و مؤمنان آنجا خیلی به من معتقد بودند. زمانی به من خبر دادند که گروه‌های مخالف و بهایی‌ها آمده‌اند و قصد نفوذ در میان مردم را دارند.

من هم یک شب در حسینیه اعظم روی منبر اعلام کردم که فردا هیچ کس مغازه‌اش را باز نمی‌کند، مگر این که من بگویم. جمعیت زیادی هم آن شب حاضر بودند. فردای آن روز دیدم همه عزیزان مغازه‌هایشان را بستند و جلوی مغازه‌ها نشستند. به من گفتند: «آقا چه دستور می‌دهید؟» من هم از همه تشکر کردم و گفتم: «بروید سر کارتان و مغازه‌ها را باز کنید.» آنجا مردم نفهمیدند که من چرا چنین دستوری دادم. شب که بر منبر رفتم گفتم: «من می‌خواستم شما را آزمایش کنم که ببینم چقدر فرمان‌بری دارید و ما می‌توانیم در اینجاری هم راهی شما حساب کنیم یا نه. این واکنش شما نشانه کمال محبتتان به من بود.»

هدف من این بود که گروه‌های مخالف، مانند بهایی‌ها که قصد نفوذ در میان مردم را داشتند حساب کار دستشان بیاید.

همین‌طور هم شد. هژبر یزدانی و عده‌ای دیگر وقتی متوجه شدند که در آنجا جایگاهی ندارند، بساطشان برچیده شد و شهر را تخلیه کردند. همچنین در زمان جنگ که برای تبلیغ ماه صفر در مهدی شهر منبر می‌رفتم، به من اطلاع دادند که حاج آقا مقدری در جبهه‌ها نیرو کم داریم. شما محبت کنید تعدادی از جوانان را برای کمک بفرستید.

بنده هم چون در میان مردم اعتباری داشتم و مردم آنجا به من محبت و ارادت داشتند یک روز برای سخنرانی روی تانک رفتم و گفتم: «به هزار جوان برای اعزام به جبهه نیاز داریم.» ماشاءالله بیش از حدی که می‌خواستیم در آنجا نیرو جمع شد و به جبهه فرستادیم. حتی برای آقایان مسئولین هم عجیب بود که من چطور توانستم این کار را انجام بدهم.

پیش از انقلاب در راستای مبارزه چه فعالیت‌هایی داشتید؟

من فعالیت انقلابی به معنای حضور در راهپیمایی‌ها و مبارزات مستقیم نداشتم؛ اما در سخنرانی‌ها برای روشنگری افکار عمومی اشاراتی می‌کردم. بنابراین هرگز خود را طلبکار انقلاب نمی‌دانم و معتقدم کار را ایثارگرانی کردند که به جبهه رفتند.

پس از انقلاب مسئولیت اجرایی هم داشتید؟

اوایل انقلاب وارد دادگاه عالی شدم. هشت سالی که امام در قید حیات بود آنجا بودم و پس از ارتحال ایشان هم کناره‌گرفتم.

از سفرهای تبلیغی پیش از انقلابتان بیشتر برای مایفر مایید.

عرض کردم بیشتر در همان‌نگ و گرگان منبر می‌رفتم. اتفاقاً علت این که خیلی در انقلاب فعالیت جدی و تند نکردم این بود که ترسیدم افراد زیادی در این جریان کشته شوند.

چون جمعیت فوق‌العاده زیادی پای منبر من می‌نشستند و حتی در کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف افراد برای شنیدن سخنرانی من حاضر می‌شدند. آن زمان تازه ضبط‌صوت وارد بازار شده بود. تعداد زیادی ضبط به دست می‌آمدند که در مسجد ملاعلی‌گرگان، سخنرانی من را ضبط کنند.

من متوجه شدم که اگر در این جمعیت یک ذره تند صحبت کنم خون‌های زیادی ریخته خواهد شد و لذا خیلی جریان را داغ نمی‌کردم و با ملائمت پیش می‌رفتم که جوان‌ها درگیر حرکت‌های هیجانی نشوند. خود اخوی من هم جزو افراد دستگیر شده پیش از انقلاب بود. به هر حال معتقد بودم که باید با ملائمت و نرمی انقلاب را پیش برد.

قدری هم از تألیفاتتان برای ما بفرمایید. چه تعداد در چه زمینه‌هایی آثار تألیفی دارید؟

تألیفات من الحمدالله چاپ شده و در اختیار طلاب قرار گرفته است. من کل دروس خارج را در فقه و اصول خودم نوشتم.

ده جلد در اصول نوشتیم که چاپ شد و روحانیون و مراجع تقلید از آن استفاده می‌کنند. ده جلد هم در طهارت چاپ شده است. بخش زیادی از صلاه را هم نوشته‌ام که حدوداً ۱۵ جلد است که هنوز هفت جلد بیشتر چاپ نشده است. مقید بودم که درس‌های خودم را خودم بنویسم و در دسترس آقایان علما هم قرار بگیرد. چون سطح علمی انسان در نوشته‌های او نشان داده می‌شود. الان هم در همین سن و سال بالا، باز هم مشغول نوشتن هستم.

تدریس در حوزه را از چه سنی آغاز کردید؟

من از همان اول که وارد حوزه شدم، یعنی سال ۱۳۳۶، شروع به تدریس کردم. البته آن زمان چون در سطوح مقدماتی بودیم صرف و نحو درس می‌دادم. اولین کتاب درسی ما هم جامع المقدمات بود. بعد سیوطی و منطق درس دادم. بسیاری از مدرسین و اساتید فعلی حوزه، شاگردان من بودند.

همین‌طور مرحله به مرحله در تدریس پیش می‌رفتم و در نهایت پس از چندین سال تدریس شرح لمعه، به درس خارج رسیدم. به کسانی که دیگر از روی کتاب تدریس نمی‌کنند و نیازی به متن ندارند استاد خارج می‌گویند. خوب از همان زمان تاکنون به تدریس خارج فقه و اصول مشغول هستم.

جایگاه و حاصل عمر پربرکتان را نتیجه چه امری می‌دانید؟

در درجه اول از برکت پدر بزرگوارم که بسیار به درس و بحث علاقه‌مند بود و ما را هم به آن تشویق می‌کرد. آن چنان که گفتم بخش عمده‌ای را هم مدیون لطف و محبت آیت‌الله بروجردی هستم. چون ایشان آن قدر شخصیت و جایگاه بالایی داشت که تشویقشان انرژی درونی عجیبی نصیب کرد؛ آن چنان که شبانه‌روز فقط در فکر تحصیل و درس و بحث بودم. آیت‌الله بروجردی ارادت ویژه‌ای هم به والد من داشت و فرمایشات ایشان را نصب‌العین قرار می‌داد.

البته سایر اساتید هم به خاطر رفتار آیت‌الله بروجردی قهرآبه‌من‌عنایت داشتند. خاطر هست زمانی که مدرسه خان را کوبیدند و مجدداً مدرسه‌ای به نام مدرسه آیت‌الله

بروجردی ساخته شد، در جلسه افتتاحیه این مدرسه خیلی از علما و بزرگان دعوت شده بودند. من هم که طلبه بودم و در سطح آقایان مدعو نبودم به‌عنوان شاگرد آیت‌الله بروجردی در آن جلسه حاضر شدم. وقتی وارد مجلس شدم آیت‌الله گلپایگانی کنار آیت‌الله بروجردی نشسته بود. ایشان مرا که دید تعظیم کرد و به من احترام عجیبی گذاشت. خب آیت‌الله بروجردی جلوی کسی تعظیم نمی‌کرد. همین مسئله باعث تعجب همه شد. آیت‌الله گلپایگانی از ایشان پرسیده بود که چطور این طلبه را این چنین تکریم می‌کنید؟

ایشان هم پاسخ داده بود که آقای علوی طلبه بسیار فاضلی است و خلاصه خیلی از من تعریف کرده بود. بعدها که خدمت آیت‌الله گلپایگانی رسیدم و با ایشان صمیمی‌تر شدم، فرمود: «شما را آیت‌الله بروجردی به من معرفی کرد و گرنه من شما را نمی‌شناختم.» مقصود اینکه چنین برخوردهایی از طرف اساتید برجسته برای شخصی که مشغول درس و تحصیل است بسیار اثرگذار است.

امروزه جوانان مسلمان جامعه ما با مشکلات عدیده اعتقادی و فرهنگی دست‌به‌گریبانند. توصیه شما به آنان چیست؟

اولاً در حق همه جوانان دعا و آرزوی منی کنم که سعادت و خوشبختی نصیبشان شود. اولین سفارش من این است که این‌ها پشتیبیان ولایت فقیه باشند؛ چون دین ما وابسته به ولایت فقیه است. اگر ائمه و علما و مراجع نباشند ما خودمان به‌جایی نمی‌رسیم. همه ما به راهنما و رهبر نیاز داریم. پس اولین سفارش به جوانان عزیز که نور چشم من هستند این است که علاقه‌مند به رهبری و پیرو شخصیت‌های بزرگ دینی باشند. سفارش دیگر به عزیزان، احترام و تکریم پدر و مادر است. خیلی قدر والدینشان را بدانند. چون خداوند عظمت و جلال خود را در احترام به پدر و مادر گذاشته و فرموده است: «اگر رضایت من را می‌خواهید باید رضایت پدر و مادران را جلب کنید.»

ولذا سفارش اکیدم به جوانان، احترام به پدر و مادر و بیشتر هم به مادر است. در روایتی آمده که شخصی از حضرت رسول پرسید: «یا رسول‌الله، من به چه کسی بیشتر باید احسان کنم؟» حضرت سه مرتبه فرمود: «مادر، مادر، مادر» و چهارمین بار فرمود: «پدر.» برخی بزرگان علت این پاسخ را رقت قلب مادر می‌دانند. پس توصیه من به جوانان این است که دعای خیر پدر و مادر را سایبان زندگی خود قرار دهند.

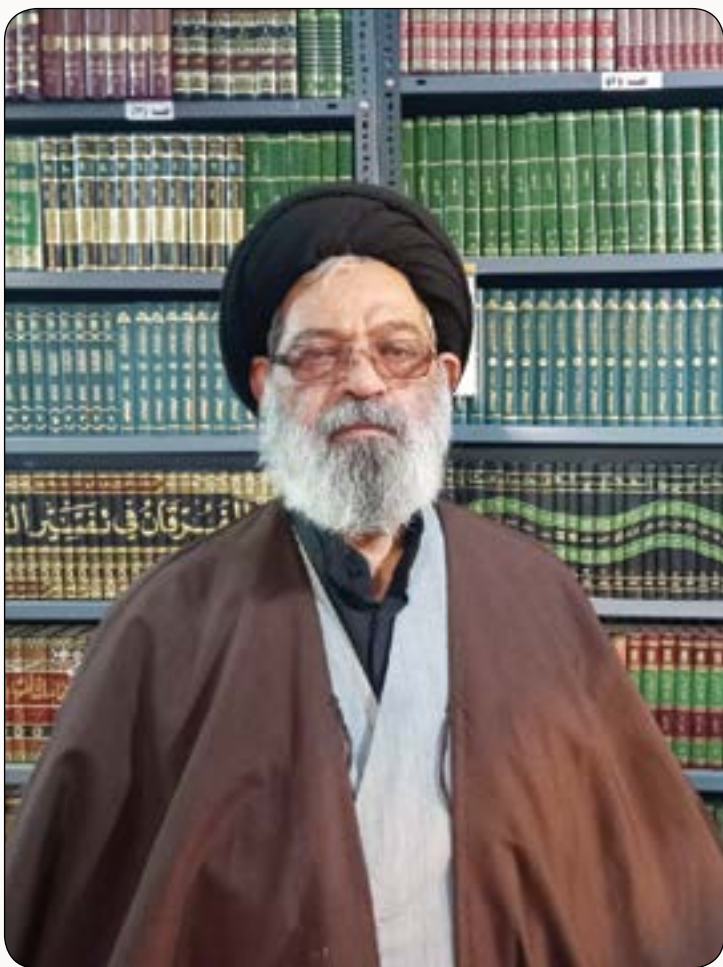
یک توصیه قرآنی هم خطاب به جوانان بفرمایید.

بحمدالله الان جوانان مادر مکتب قرآن بزرگ می‌شوند. سابقاً این‌طور نبود و لذا هر کس در گذشته و پیش از انقلاب به‌جایی می‌رسید از پدر و مادر و معلم بود.

اما الان الحمدالله در فضای جامعه جلسات قرآنی فراوانی برگزار می‌شود. به جوانان عزیز توصیه می‌کنم که از قرآن فاصله نگیرند و پیرو آن باشند. بدانند که قرآن برگ سعادت سبزی است که ان‌شاءالله ذخیره آخرتشان می‌شود.

ممنون از اینکه وقت ارزشمند خود را در اختیار ما قرار دادید. مایلم که گفت‌وگورا با دعای حضرت عالی به پایان برسانیم.

دعای من حُسن عاقبت برای همه، از جمله شما بزرگواران است و عذر خواهی می‌کنم اگر در بیانات تعریفی از خود شد. اما هدف ذکر حدیث نعمت خداوند بود. در قرآن هم آمده که «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» ای پیامبر، نعمتی که خدا به تو عطا کرده را بیان کن. ما هر چه داریم از برکت لطف خداوند است. امیدوارم خدمات و زحماتتان مقبول در گاه حضرت حق قرار بگیرد. والسلام علیکم وورحمته‌الله



حجت الاسلام والمسلمین سید احمد قاضوی مدیر دفتر و شاگرد با سابقه مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی سال‌های سال است که با آن مرحوم نشست و برخاست داشته و علاوه بر تصدی مسولیت دفتر آن مرجع فقیه، بهره‌های علمی و معنوی فراوانی از ایشان گرفته و خاطرات ارزنده‌ای از ایشان دارد. او در این گفت‌وگو بیشتر ترجیح داد درباره مقامات علمی استاد خویش سخن بگوید.

پرونده‌ای در بزرگداشت مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی

سید احمد قاضوی:

کلاس درس ایشان شاگرد پرور بود

استفتاء بحث می‌کردند و نظر خود را می‌دادند. آیت الله علوی گرگانی پس از جمع بندی نظرات همه، نظر خود را می‌دادند. وقتی یک نفر از اعضای شورای استفتاء نظرش را مطرح می‌کرد اگر اشکالی داشت می‌گفت کلام شما به این اشکال تام نیست. و در نهایت نظر خود را اعلام می‌کردند. اگر ما به نظر ایشان اشکال داشتیم هیچ مشکلی نبود به حاج آقا عرض می‌کردیم و ناراحت نمی‌شدند.

در کلاس درس سعه صدر عجیبی داشتند؛ گاهی بعضی‌ها در کلاس درس اشکال می‌کردند که اشکالات خیلی بی‌مایه بود و صلاح نبود که جواب بدهند. ایشان می‌گذشتند و هیچ پاسخ مثبت و منفی نمی‌دادند. اگر طرف خیلی اصرار می‌کرد می‌گفتند بعد از درس تشریف بیاورید من جواب شما را می‌دهم. نظم کلاس را به هم نمی‌زدند. اما اگر سؤال، سؤال مایه‌داری بود خیلی خوب پاسخ می‌دادند. در جلسات استفتاء اگر بحث فقهی مطرح می‌شد و ما با نظرشان مشکلی داشتیم اصلاً ناراحت نمی‌شدند. یاد هست بحثی را مطرح کردیم که اگر یک فرد شیعی با همسر خود که سنی است به مکه برود، مرد شیعی اعمال حج خود را طبق احکام شیعه انجام می‌دهد اما خانم

را فرامی‌گیرد مفسد فی الارض هستند و حکمشان اعدام است. ولذا بعضی از قضات به فتوای حاج آقا بعضی از مفسدین را اعدام و حکمشان را به فتوای حاج آقا مستند کرده بودند. در مواردی که کمتر بحث شده است فتوای دادند و هیچ ابایی نداشتند. در زمینه دادن فتوا خیلی شجاعت داشتند. اما در مواردی که فقهاء بحث کرده بودند فتوای شاذ نمی‌دادند و سعی می‌کردند فتوا به احتیاط نزدیک باشد. به نظر می‌رسد این از چیزهایی است که در زندگی فقهی حضرت آیت الله علوی گرگانی تأثیر گذار است.

در جلسات استفتائی که محضرشان بودیم توضیح می‌دادند محارب کسی است که اسلحه می‌کشد و موجب خوف و ترس مردم می‌شود اما کسی که فساد می‌کند ممکن است با محارب در جاهایی جمع شود ولی خیلی اوقات محارب است اما مفسد نیست و در جایی مفسد است و محارب نیست. ولذا خیلی این مورد را توضیح می‌دادند. این فتوا در انقلاب و بعد از انقلاب برای قضات خیلی راهگشا بوده است.

در جلسات استفتاء سؤالاتی را که از سراسر ایران رسیده بود مطرح می‌کردیم و اعضای شورای

باتوجه به سابقه دیرینه دوستی جناب عالی با مرحوم آیت الله علوی گرگانی علاقمندیم ابعاد مختلف علمی و شخصیتی ایشان را از زبان شما بشنویم

بحث علمی و تحقیقی حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی احتیاج به فکر و اندیشه بسیاری دارد. حضرت آیت الله علوی گرگانی از نظر علمی و فقهی بسیار محتاط بودند، یعنی این طور نبود که با کوچکترین مطلبی دست به فتوا بزنند. معمولاً اگر فقها مسئله‌ای را مطرح کرده بودند سعی می‌کردند مطلبی را که به احتیاط نزدیکتر است فتوا دهند. این طور نبودند که بخواهند تک‌تازی کنند یا فتوای شاذی بدهند. به نظر من فتوای شاذ اصلاً ندارند مگر در مواردی که فقها کمتر بحث کرده‌اند. بحث مفسد فی الارض خیلی مطرح شده است که مصداق مفسد فی الارض کیست؟ آیا کسی است که سلاح بکشد؟ بحث مفسد فی الارض و محاربه دو بحث جدا است. ایشان می‌فرمودند دو عنوان هستند؛ یکی بحث مفسد فی الارض و دیگری بحث محاربه است و دو حکم خاص خود را دارد. مثلاً در بحث مفسد فی الارض ایشان معتقد بودند کسانی که فساد اقتصادی می‌کنند و فساد اقتصادی‌شان جامعه



طواف نساء را انجام نداده است آیا این دو به هم حرام هستند؟ چند جلسه استفتاء بحث می کردیم و ایشان می گفتند قاعده الزام مطرح است و من قبول نمی کردم. چند جلسه به این موضوع پرداخته شد تا به یک نتیجه رسیدیم. من این بحث را خدمت آیت الله فاضل مطرح کردم ایشان به صراحت و بدون آنکه توضیحی بدهند گفتند قاعده الزام است و بر اساس قاعده الزام مشکلی ندارد. ولی با حاج آقا در این زمینه خیلی بحث کردیم. تفاوت فقها را می گویم. این بحث را در چهار و پنج جلسه مطرح کردیم و حاج آقا اصلاً ناراحت نشدند. به نظر می رسد سعه صدر ایشان در جلسات استفتاء زبانزد است. در جلسات استفتاء هیچ گاه ندیدیم ناراحت شوند.

مسئله دیگری که در مباحث فقهی باید مطرح کنم ایشان در وسط سخن دفتر می نشستند و اگر کسی سؤال داشت مستقیم از ایشان می پرسید و حاج آقا با کمال سعه صدر و خوشرویی جواب آنها را می دادند و چه بسا با آنها بحث می کردند. در نهایت آرامش پاسخ مردم را می دادند.

شیوه تدریس آیت الله علوی گرگانی چگونه بود؟

در مسائل فقهی اولاً مسئله ای را که می خواستند مطرح کنند معمولاً این طور بود که کلام مرحوم محقق را می خواندند و بعد بحث می کردند، وقتی وارد بحث می شدند اولین کاری که می کردند این بود که اقوال فقها را مطرح می کردند. از شیخ مفید به بعد اقوالی را که لازم بود مطرح می کردند. وقتی اقوال را مطرح می کردند اگر مشکلی در اقوال وجود داشت آن را مطرح می کردند. اگر اشکالی می گرفتند می گفتند این چیزهایی که می گویم به خاطر نفهمی های خودم است و من این طور می فهمم. این تکیه کلام خودشان بود. نسبت به فقهای قدیم کوچکترین بی احترامی نمی کردند و همیشه می گفتند من نفهمی های خودم را مطرح می کنم و به شاگردان می گفتند شما می توانید بپذیرید و می توانید نپذیرید. بعد از مطرح کردن اقوال، ادله آن را بیان می کردند. در زمان طرح ادله برعکس برخی از فقها که درباره روایات سختگیری داشتند حاج آقا اصلاً سختگیری نداشتند به این دلیل که عمل اصحاب را منجبر ضعف روایات می دانستند. اگر روایتی ضعیف بود اما عمل اصحاب پشتوانه آن بود می گفتند به نظر من عمل اصحاب منجبر ضعف سند حدیث است و لذا مشکلی نداشت و فتوا به مضمون آن روایت می دادند به این دلیل که عمل اصحاب را منجبر ضعف سند می دانستند. وقتی ادله را مطرح می کردند به این صورت نتیجه گیری می کردند؛ وقتی روایات پنج گروه بود پنج گروه آن را مطرح می کردند بعد می فرمودند مثلاً این روایت با تقیه مناسبتر است یا این روایت مورد قبول است و در آخر نظرشان را می دادند.

در مسائل اصولی آیت الله علوی گرگانی را چگونه توصیف می کنید؟

آیت الله علوی گرگانی یک دوره اصول را مطرح کرده بودند که عمرشان کفاف نداد دوره دوم را

کامل کنند. دوره اول تقریباً سیزده چهارده سال طول کشید. دوره دوم را تقریباً هشت و نه سال بود که می گفتند اما متأسفانه اجل مهلت نداد. به نظر من آیت الله علوی گرگانی در مسائل اصولی تبحر مسائل فقهی را نداشتند. فقه ایشان خیلی قوی بود. من ایشان را یک فرد فقهی می شناسم؛ در مسائل فقهی واقعا فقاقت می کردند. در اصول در بیشتر موارد نظرشان نظر مرحوم شیخ انصاری بود. اگر یک مسئله اصولی مطرح می شد معمولاً با نظرات مرحوم شیخ انصاری مخالفت نمی کردند و اگر مخالفتی می کردند با احتیاط بسیار بوده است. ایشان فقیه بودند پیش از آنکه اصولی باشند. اصولشان هم خوب بود ولی به قوت فقه نبوده است.

به نظر جنابعالی کلاس درس آیت الله علوی گرگانی شاگرد پرور یا شاگرد محور یا استاد محور بود؟

به نظر من کلاس درس ایشان شاگرد پرور بود. بسیاری از مسئولین مملکتی قبل و بعد از انقلاب زمانی که ایشان سطح یا خارج می گفتند در کلاس درسشان شرکت می کردند. شاگردان مبرز داشتند. متأسفانه اسامی شاگردان ایشان را نمی دانم. زمانی که سطح می گفتند یکی دو نفر از شاگردان آیت الله علوی گرگانی را دیده بودم. زمانی که خارج می گفتند اسامی شاگردانشان موجود است.

شما به عنوان رئیس دفتر آیت الله علوی گرگانی وجه ممتازی که در سیره ایشان است و در مراجع دیگر وجود ندارد را چه می دانید؟ در دفترشان به روی همگان باز بود، علت چه بوده است؟

حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی مشی خاص خود را داشتند. مردم داری ایشان به خودشان مربوط بود. در این اواخر که پا درد داشتند بارها به ایشان می گفتیم اجازه دهید یک صندلی بیاوریم

که شماروی آن بنشینید. می گفتند خیر، اگر برای مردم هم صندلی قرار می دهید من روی صندلی می نشینم. اگر قرار باشد من روی صندلی بنشینم و مردم روی زمین باشند اصلاً قبول نمی کنم. در زمان کرونا که حاج آقا بالا تشریف آورده بودند که دیدارها کمتر باشد کسانی که وارد می شدند با محافظین صحبت می کردند حاج آقا کمی دورتر می نشستند و محافظین باید بیرون می رفتند و اجازه نداشتند در داخل باشند. خیلی اوقات به حاج آقا می گفتیم ضرورت ندارد که هر سؤالی را خودتان پاسخ دهید. می گفتند خیر اگر کسی می خواهد مرا ببیند شما اجازه ندارید مانع شوید. مشی زندگی شان چنین بود. این اخلاقشان مردم را جذب می کرد. وقتی فردی که حاج آقا را ندیده بود وارد دفتر می شد نمی توانست حاج آقا را تشخیص بدهد. ایشان داخل مردم می نشستند. حاج آقا اصلاً موافق تغییر دفتر و بنایی نبودند. منزلشان بسیار ساده است. زمانی حاج خانم در منزل نبودند من به منزلشان رفتم. در آشپزخانه درب قابلمه را برداشتم دیدم عدس پلو است. از آقا سید محسن سؤال کردم چه کسی این غذا را پخته است؟ آقا سید محسن گفت حاج آقا برای ناهار درست کرده اند. عدس پلو ساده ای بدون گوشت برای ناهار تهیه کرده بودند. زندگی ساده ای داشتند. اگر مهمانی می آمد و میوه نداشتند همان لحظه می گفتند تهیه کنید. معمولاً در زندگی خصوصی از وجوهات استفاده نمی کردند. در این اواخر که کمی کسالت داشتند آقا سید محسن به کارهای مالی ایشان رسیدگی می کردند. هر چیزی که تهیه می کردیم آقا سید محسن سؤال می کردند مال حاج آقا یا دفتر است؟ اگر مال دفتر بود از وجوهات استفاده می شد.

کدام ویژگی آیت الله علوی گرگانی شما را جذب کرد؟

من نزدیک به سی و هشت سال در خدمت حاج آقا بودم. تنها خصلتی که مرا میخکوب حاج آقا کرد اخلاقشان بود. با ایشان احساس راحتی می کردیم هر حرفی را که می خواستیم به راحتی بیان می کردیم. اخلاق خاصی داشتند. مقام معظم رهبری در پیامی که به مناسبت فوت ایشان دادند بر اخلاق ایشان تأکید کردند.

آثار فقهی و اصولی آیت الله علوی گرگانی چه تعداد است؟ ویژگی های قلمی ایشان توصیف کنید.

قلم ایشان بسیار ساده است. کسانی که عربی می دانند آن را کاملاً می فهمند. هفده جلد فقه ایشان چاپ شده است. المناظر الناظرة طهارت که ده جلد است چاپ شده است. هفت جلد صلاة چاپ شده و سه جلد آن در حال چاپ است. کتاب های اخلاقی متعددی دارند. روزهای چهارشنبه قبل از درس، اخلاق می گفتند. متن بحثها مختلف بود. گاهی کلام پیامبر در وصیت ابوذر یا وصیت پیامبر به امیر المؤمنین بود که همگی چاپ شده است و در دسترس همگان قرار دارد.

در بحث مفسد فی الارض
ایشان معتقد بودند کسانی که فساد اقتصادی می کنند و فساد اقتصادیشان جامعه را فرامی گیرد مفسد فی الارض هستند و حکمشان اعدام است. ولذا بعضی از قضات به فتوای حاج آقا بعضی از مفسدین را اعدام و حکمشان را به فتوای حاج آقا مستند کرده بودند. در مواردی که کمتر بحث شده است فتوا می دادند و هیچ ابایی نداشتند. در زمینه دادن فتوا خیلی شجاعت داشتند. اما در مواردی که فقهاء بحث کرده بودند فتوای شان نمی دادند و سعی می کردند فتوا به احتیاط نزدیک باشد. به نظر من می رسد این از چیزهایی است که در زندگی فقهی حضرت آیت الله علوی گرگانی تأثیر گذار است



حجت الاسلام والمسلمین سید مهدی علوی گرگانی فرزند مر حوم
آیت الله العظمی علوی گرگانی در گفت و گو با حریم امام، سلوک
فردی و اخلاق اجتماعی پدر را مورد توجه قرار داد و ناگفته‌هایی از
زندگی آن بزرگوار را تصویر کرد.

پرونده‌ای در بزرگداشت مر حوم آیت الله العظمی علوی گرگانی

سید مهدی علوی گرگانی:

نمی‌خواستند کتاب‌هایشان با پول و جوهات چاپ شود

شد و بحث مرجعیتشان شد کمتر تشریف می‌بردند و می‌فرمودند اگر من یک جا بروم و یک جا دعوت‌ها را احساس و اظهار ناراحتی می‌کنند و لذا دعوت‌ها را در قم قبول نمی‌کردند. اگر مهمانی یا روضه‌ای دعوت می‌شدند قبول نمی‌کردند، می‌گفتند موجب کدورت و ناراحتی دیگران می‌شود. اما در گرگان برعکس بودند. در گرگان هر کسی از حاج آقا دعوت می‌کرد ایشان قبول می‌کردند. جالب است برای شما بگویم گاهی حتی یک کارگر هم از حاج آقا دعوت می‌کرد و می‌گفت حاج آقا جای ما جای پنج نفر است، حاج آقا قبول می‌کردند و سر سفره محقر آن کارگر می‌نشستند. گاهی اوقات اتاق به حدی کوچک بود که بیشتر از چهار و پنج نفر در آن جای نمی‌گرفتند ولی حاج آقا قبول می‌کردند و می‌رفتند. در مقابل دعوت افرادی که تمول مالی داشتند را نیز قبول می‌کردند. شما مستحضرید شمالی‌ها سفره‌دار هستند؛ از یک ماه، یک ماه و نیم قبل از ماه مبارک و محرم و دهه صفر و ایام عید در ایامی که حاج آقا به گرگان می‌رفتند با ایشان تماس می‌گرفتند و دعوت می‌کردند و ایشان واقعا از لحاظ شرکت در مهمانی وقت کم می‌آوردند. حاج آقا همه مهمانی‌ها را قبول می‌کردند چه از سوی افراد فقیر بود یا از سوی افرادی بود که از نظر مالی امکانات خوبی داشتند. همه را قبول می‌کردند. وقتی به مهمانی می‌رفتیم به ما می‌گفتند توجه کنید من با مردم چگونه برخورد می‌کنم شما یاد بگیرید. گاهی اوقات که کوچکتر بودیم و کار اشتباهی می‌کردیم وقتی به منزل می‌آمدیم می‌گفتند فلان کار و کلام شما در آنجا درست نبود مواظب باشید. اینطور نبود که در

کمتر از جای بلند می‌شدند. جالب این است در این ایام که نمی‌توانستند بلند شوند غذا می‌گرفتند و می‌گفتند ببخشید چون پایم درد می‌کند نمی‌توانم از جای خود بلند شوم. ما به حاج آقامی گفتیم نیاز نیست شما برای بچه‌های کوچک هفت ساله یا ده ساله از جای بلند شوید. می‌فرمودند خیر، اگر من از جای بلند شوم و به او احترام بگذارم او برای خودش دارای شخصیتی می‌شود که این شخصیت در ذهنیت و روحیه او تأثیر مثبتی خواهد گذاشت. همواره به ما می‌فرمودند به همه احترام بگذارید و وقتی یک نفر وارد دفتر می‌شود بی‌توجهی نکنید، از جای بلند شوید، دست بر سینه بگذارید و خوش آمد بگویید تا او فکر نکند وارد جای غریبه‌ای شده است. لذا وقتی فردی خدمت حاج آقا می‌رسید می‌فرمودند به خانه خودتان خوش آمدید، مشرف فرمودید، امری داشتید در خدمت هستم.

یکی دیگر از خصائص حاج آقا؛ تواضع حاج آقا است. بزرگ و کوچک برایشان فرقی نمی‌کرد. این نکته را عرض کنم که حاج آقا در قم روضه کمتر تشریف می‌بردند و مهمانی‌ها را کمتر قبول می‌کردند. می‌فرمودند اگر من اینها را قبول کنم به درس و بحثم در قم نمی‌رسم.

به یاد دارم آن زمانی که مسئله مرجعیت هنوز مطرح نشده بود همراه حاج آقا صبح‌های زود روز پنج‌شنبه‌ها که درس‌ها تعطیل بود به منزل آیت الله آقا سید رسول تهرانی یا منزل حاج آقای مهدی پور روضه می‌رفتیم. شب‌ها اگر دهه فاطمیه یا شهادتی بود و طلبه‌ای روضه می‌گرفت می‌رفتند. اما زمانی که سرشان شلوغ

رحلت مرجع عالیقدر آیت الله علوی گرگانی را خدمت شما و خانواده محترم تسلیت عرض می‌کنیم. علاقمندیم در ابتدا به ویژگی‌های منحصر به فرد پدر مخصوصا در حوزه تربیتی و برخورد با خانواده و همسر بپردازیم.

در ابتدا از مجله حریم امام تشکر می‌کنم که به دنبال زنده کردن نام افراد و کسانی است که شاید کمتر شناخته شده‌اند. مجله وزین حریم امام برای حاج آقا فرستاده می‌شد و ایشان پیگیر این مجله بودند و آن را مطالعه می‌کردند. همواره می‌فرمودند کار مجله حریم امام که علماء و کسانی را که کمتر شناخته شده‌اند به مردم می‌شناساند کار بسیار خوب و ارزشمندی است. مجله حریم امام را همواره پیگیری می‌کردند.

درباره ویژگی‌های حاج آقا باید بگویم ابوی بزرگوار ما خصائص و خصوصیت‌های خاصی داشتند. در زمینه اخلاقی، رفتار با خانواده و مردم و مردمی بودنشان خواه ناخواه موارد زیادی است که تا جایی که ذهنم اجازه دهد خدمت شما عرض خواهم کرد. حاج آقا در تربیت ما بسیار دقت داشتند و زمانی که همراه ایشان به جایی می‌رفتیم به ما می‌فرمودند در نشست و برخاست‌ها دقت کنید و توجه کنید برخورد ما با مردم و افراد چگونه است و شما آنها را یاد بگیرید.

یکی از خصائص شاخص ایشان؛ احترام به کوچک و بزرگ بود. حاج آقا در دفترشان البته قبل از ایام کرونا برای هر کسی از کوچک تا بزرگ که وارد دفتر می‌شد از جای بلند می‌شدند. یکی از دوستان می‌گفت من تعجب می‌کنم حاج آقا چرا با آن سن و سال برای همه از جای بلند می‌شدند. البته این اواخر به خاطر پا درد

جلوی جمع به ما حرفی بزنند یا تذکری بدهند تا مبادا ناراحت یا تحقیر شویم. اگر کار اشتباهی کرده بودیم و می‌خواستند به ما تذکر بدهند در ضمن یک داستان به ما تذکر می‌دادند و اینگونه ما متوجه کار اشتباه خود می‌شدیم.

حاج آقا هزینه‌والده را تقبل کرده بودند اما به ما فرموده بودند مقداری از درآمد تبلیغی خود را برای والده کنار بگذارید. با اینکه والده به امکانات مالی ما اصلاً نیازی نداشتند. ما برادران سال‌های سال است که به تبلیغ می‌رویم، وقتی برمی‌گردیم ده درصد یا بیست درصد برای والده در نظر می‌گیریم و تقدیمشان می‌کنیم. والده هم می‌گویند نیازی ندارند. اما می‌گوییم وظیفه داریم و دستشان را می‌بوسیم و تقدیم می‌کنیم به دلیل تذکری که حاج آقا فرموده بودند. والده در کنار پدر به چیزی نیاز نداشتند اما ما را اینگونه بزرگ کردند که بتوانیم در خدمت حاج آقا و والده باشیم. پدر برای والده احترام خاصی قائل بودند و از ما می‌خواستند از والده به خاطر حماتی که در خانه می‌کشیدند همواره تشکر کنیم و در کارهای خانه به ایشان کمک کنیم. از لحاظ احترام به بچه‌های کوچک همین‌طور بودند. به بچه‌های کوچک علاقه داشتند و به آنها احترام می‌گذاشتند. همواره این رعایت‌ها را داشتند.

از ویژگی‌های منحصر به فرد ایشان که در پیام بزرگان به آن اشاره شده بود به نظر شما چه بود و چرا؟

به نظر من موارد زیادی بوده است که دومورد آن شاخص است؛ یکی ساده‌زیستی حاج آقا که در بیشتر پیام‌ها به آن اشاره شده بود. وقتی که ما می‌خواستیم وسیله‌ای یا ماشینی تهیه کنیم می‌فرمودند مراقب باشید طوری نباشد که در بین مردم زننده باشد و به نحوی باشد که پایین‌ترین افراد مردم هم بتوانند آن را تهیه کنند. گاهی اوقات می‌گفتیم حاج آقا ماشین اذیت می‌کند و می‌خواهیم آن را عوض کنیم، می‌فرمودند اگر می‌توانید عوض نکنید چه بهتر، اما اگر می‌خواهید آن را عوض کنید از همان نوع و همان رنگ باشد تا مردم متوجه نشوند که شما تغییری در ماشین داده‌اید. این نکته را عرض کنم حاج آقا در خرید ماشین به ما هیچ کمکی نکردند. مثلاً زمانی که من ماشین خریدم و به منزل رفتم پنجاه هزار تومان به من تبرکی دادند و گرنه کمکی برای خرید ماشین نمی‌کردند. درازدواج فرزندان می‌گفتند شما مثل طلبه‌های دیگر هستید و به همان اندازه کمک می‌کردند. خیلی رعایت می‌کردند و می‌گفتند در زندگی، کار و خرید مواظب باشید کاری نکنید که موجب رنجش خاطر دیگران شود. همواره می‌گفتند در بین مردم باشید.

یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد ابوی مردمی بودن و مردم‌ارایشان بوده است. مستحضر هستید ایشان از مراجعی بودند که درب دفترشان به روی همگان باز بود. خودشان یک ساعت و نیم قبل از ظهر و یک ساعت و نیم بعد از ظهر در دفتر تشریف داشتند. از فقیر و غنی، از زن و مرد هر کسی که وارد دفتر می‌شد می‌توانست خیلی راحت مسئله شرعی یا خواسته مالی خود را مستقیماً خدمت حاج آقا عرض کند و هیچ مانعی سر راه نبود. زمانی که به حاج آقا گفته شد به مناسبت مرجعیت باید محافظ داشته باشند؛ با محافظان خود صحبت کردند و گفتند به هیچ وجه نباید جلوی مردم را بگیرند. محافظان به ما پسرها

می‌گفتند این کار واقعا برای ما سخت است ولی چون حاج آقا امر کرده‌اند چشم.

حاج آقا به محافظان گفته بودند زمانی که من در قم هستم از من فاصله داشته باشید تا مردم متوجه نشوند من محافظ دارم. ولذا مردم خیلی راحت می‌آمدند و مسئله شرعی خود را مستقیماً با حاج آقا مطرح می‌کردند، اگر نیاز مالی یا خواسته‌ای داشتند مراجعه می‌کردند، بعد حاج آقا می‌فرمودند شما خواسته خود را در نزد فلانی مطرح کنید. به نظر من این دو ویژگی خیلی شاخص بود؛ یکی ساده‌زیستی و دیگری مردمی بودنشان.

از همراهی آیت‌الله علوی گرگانی با امام، نهضت و انقلاب بگویید.

مستحضر هستید حاج آقا بیست و پنج سال به تهران تشریف می‌بردند. ایشان شب‌های جمعه دعای کمیل و صبح‌های پنج‌شنبه دعای ندبه بر منبر داشتند. گاهی اوقات برای دانشجویان منظومه تدریس می‌کردند. این رفت‌وآمدها به تهران خواه ناخواه در زمان انقلاب مسائلی را در تهران برایشان پیش می‌آورد. ما عکس‌هایی داریم که در راهپیمایی‌های گرگان شرکت کرده بودند. در پیش از انقلاب در راهپیمایی‌های طلاب و فضایی حوزه علمیه قم همواره شرکت داشت و پس از پیروزی انقلاب هم، از سوی حضرت امام به عضویت «دادگاه عالی قم» درآمد و بسیاری از پرونده‌های سخت و مشکل قضایی را به سرپرست‌ها سپردیم علم خود، رسیدگی کرد و برای شرکت در جبهه‌های نبرد حق و دفاع مقدس، چند بار جلسه درس خود را تعطیل کرد و خود همراه با شاگردانش به جبهه‌ها شتافتند. رأی قضاتی که در شهرستان‌ها و استان‌ها حکم داده را به دادگاه عالی می‌آوردند و آیت‌الله معرفت، حاج آقا، آیت‌الله صالحی مازندرانی و دیگران آنها را ملاحظه می‌کردند که آیا این احکامی که صادر شده است طبق احکام الهی است؟ حاج آقا می‌فرمود من خیلی از افراد را از اعدام نجات دادم. بعضی از قضات افرادی را به اعدام محکوم کرده بودند در حالی که بر اساس روایات و احکام

به ما می‌گفتند تبلیغ را رها

نکنید. در وصیت نامه ایشان آمده است:

«من به فرزندان ذکورم توصیه می‌کنم که

مسئله تبلیغ را رها نکنند و همانطور که

تا الان داشتند ادامه دهند. پیامبر گرامی

اسلام، امیر المؤمنین را به یمن برای

تبلیغ دین فرستادند. شما هم حتماً باید

به اطراف و اکناف برای تبلیغ دین بروید.»

جالب است همواره به ما می‌گفتند دنبال

این نباشید که به یک مسجد در شهر

بروید. ما بنا به توصیه ایشان برای تبلیغ

بیشتر به روستاها می‌رویم. حاج آقا در

کنار تبلیغ، کارهای عمرانی و خدمات

عمرانی داشتند. اگر چه اخوانشان در

این زمینه پررنگتر هستند. حاج آقا

منبر خوبی داشتند و جمعیت خوبی پای

منبرشان جمع می‌شدند

الهی حکم آنها درست نبود. حاج آقا می‌گفتند من امضای اسمی نمی‌کردم و قضات متوجه نمی‌شدند چه کسی این نظر را داده است. به واسطه نظرات حاج آقا، قضات ارتقاء درجه یا تنزل درجه پیدا می‌کردند. اگر یک قاضی در طی دو یا سه ماه احکام خوب و دقیقی صادر کرده بود ارتقاء درجه پیدا می‌کرد مثلاً از شهرستان به مرکز استان منتقل می‌شد. اما اگر خدای ناکرده یک قاضی حکم‌های درستی صادر نکرده بود تنزل درجه پیدا می‌کرد. به نظر من شش سال در دادگاه عالی حضور داشتند. حاج آقا در مدتی که در دادگاه عالی مشغول خدمت بودند هیچ حقوقی را قبول نکردند. از همان روزی که از طرف مرحوم امام واسطه آمد حاج آقا فرمود من به یک شرط قبول می‌کنم که به من حقوقی داده نشود. بعدها هم که قرار شد به افراد و شخصیت‌ها ماشین داده شود، حاج آقا گفتند من ماشین هم نمی‌خواهم. اسامی را که می‌نوشتند حاج آقا زیر بار نرفتند و گفتند من نمی‌خواهم به من ماشینی داده شود و گفتند الحمدلله از طریق شهریه امورات من می‌گذرد.

ابوی تا آخرین لحظه عمر شریف خود دست از همراهی با نظام و رهبر انقلاب برنداشتند. در پیام مقام معظم رهبری این نکته آمده بود که وفادار به مردم و پشتیبان نظام بودند. آقا در پیامشان این مورد را تذکر دادند.

ایشان را به لحاظ مشی سیاسی یک مرجع محافظ کار قلمداد کنیم یا خیر؟ گرایش سیاسی خاصی داشتند؟

حاج آقا می‌فرمودند مرجع باید برای تمام مردم و نه یک گروه خاص باشد. مستحضر هستید در گرگان مسائل جناحی خیلی قوی بود. شوهر خواهر حاج آقا، آیت‌الله طاهری بود و برادرشان نماینده مجلس بودند. در گرگان مسائل سیاسی پر رنگ بود. گاهی اوقات حاج آقا در مراسم جناح‌های مقابل شرکت می‌کردند که مورد اعتراض واقع می‌شدند، می‌فرمودند مرجع برای گروه خاصی نیست.

گاهی اوقات که وارد میدان می‌شدند عده‌ای به اشتباه برداشت می‌کردند حاج آقا طرفدار جناح خاصی هستند. در جایی که احساس می‌کردند نظام در خطر است وارد میدان می‌شدند. ملاحظه فرمودید در مسئله بنزین حاج آقا پیام دادند ولی چون مقام معظم رهبری فرمودند من خودم در جریان هستم ادامه ندادند و هیچ پیام دیگری صادر نکردند. بعضی از عزیزان در مسئله بنزین فکر کردند حاج آقا طرفدار جناح خاصی هستند. خیر نظرشان نظر مردمی بود.

خدمات ایشان در حوزه اجتماعی، فرهنگ دینی و عام المنفعه به چند بخش تقسیم می‌شود؟ به مهمترین خدمات ماندگار ایشان اشاره بفرمایید.

حاج آقا از روز اولی که طلبه شدند تحصیل، تدریس و تبلیغ را داشتند. جالب است می‌فرمودند من خدمت آیت‌الله العظمی حکیم رحمت‌الله علیه رسیدم. آیت‌الله از من پرسیدند شما در قم مشغول چه کاری هستید؟ من گفتم تدریس می‌کنم و در ایام تبلیغ، تبلیغ می‌روم. ایشان فرمودند: پس شما هم مبلغ و هم مدرس هستید. حاج آقا از اول طلبگی که درس می‌خواندند تدریس هم داشتند. کلاس درس حاج آقا در مسجد اعظم تشکیل می‌شد و در آنجا لمعه

و مکاسب را تدریس و خیلی از بزرگان در کلاس درسشان شرکت می کردند. خیلی از طلبه ها شاگرد ایشان بودند. از اول تدریس و خدمت به طلاب را داشتند تا آنکه بحث مرجعیتشان پیش آمد. در بحث مرجعیت نیز موفق بودند.

اگر بخواهم وارد کار تبلیغی ایشان شوم باید بگویم حاج آقا از اول خودشان تبلیغی بودند و به ما می گفتند تبلیغ را رها نکنید. در وصیت نامه ایشان آمده است: «من به فرزندانم ذکورم توصیه می کنم که مسئله تبلیغ را رها نکنند و همانطور که تا الان داشتند ادامه دهند. پیامبر گرامی اسلام، امیر المؤمنین را به یمن برای تبلیغ دین فرستادند. شما هم حتما باید به اطراف و اکناف برای تبلیغ دین بروید.» جالب است همواره به ما می گفتند دنبال این نباشید که به یک مسجد در شهر بروید. ما بنا به توصیه ایشان برای تبلیغ بیشتر به روستاها می رویم. حاج آقا در کنار تبلیغ، کارهای عمرانی و خدمات عمرانی داشتند. اگر چه اخوانشان در این زمینه پررنگتر هستند. حاج آقا منبر خوبی داشتند و جمعیت خوبی پای منبرشان جمع می شدند. وقتی از ایشان تقاضا می شد حاج آقا اعلام می کردند و مبالغ خیلی خوبی برای مساجد جمع می شد. شاید مباشرت در ساخت نداشتند. عمومی ما در فعالیت های عمرانی مستقیماً شرکت داشتند. حاج آقا مباشرت نداشتند. حاج آقا برای تجدید بنای مساجد پول جمع می کردند. گاهی در ماه رمضان پول ساخت یک مسجد جمع می شد. چرا؟ زیرا مردم به حاج آقا اعتماد خوبی داشتند و معمولاً جمعیت خوبی پای منبرهای ایشان جمع می شد. خدمات اجتماعی ایشان از این جهت است. در روستای خودشان در زمینه جاده سازی منشأ کارهای خدماتی بسیاری بودند، البته مباشرت نداشتند، بلکه پیگیری هار انجام می دادند. در زمانی که مرجع بودند به وزرا و ریاست جمهوری تذکراتی می دادند و پیگیری می کردند که آیا کاری انجام شده است. به یاد دارم در مسئله گندم و خرید گندم حاج آقا به یکی از وزرا گفتند پیگیری کنند مقداری مبلغ را در هیئت دولت بالاتر ببرند. وزیر مربوطه به حاج آقا گفته بود به خاطر گفته شما آن را مطرح کردیم. از این جهت منشأ خدمات بسیاری بودند. مردم به ایشان مراجعات داشتند.

بعضی می گفتند ما حاضریم مبالغی بدهیم و شما مدرسه ای درست کنید اما ایشان نپذیرفتند؛ زیرا نمی خواستند خیلی در این حوزه ورود پیدا کنند. می فرمودند من را از مسائل دیگر دور می کند و لذا بیشتر در کار تألیف و نوشتن فعال بودند. خدمت شما عرض کنم حاج آقا تمام درس هایی را که می دادند قبلاً می نوشتند و بعد آن را تدریس می کردند. مستندات و دفترهای درسشان موجود است. وقتشان پر بود و خیلی وارد مسئله مدرسه و مدرسه داری نشدند.

آثار و تألیفات ایشان در چه حوزه ای است و چه تعداد از آنها منتشر شده است؟

حاج آقا دو سه دوره تدریس کامل اصول داشتند. دوره اول که تمام شد در دوره دوم تصحیحاتی انجام دادند و کتابشان به نام لئالی الاصول در ده جلد منتشر شد. از لحاظ فقهی بحث طهارت را انجام دادند که ده جلد شد و همه آنها چاپ شد. بعد وارد درس صلاة شدند که هفت جلد آن چاپ شده و ده جلد دیگر آن آماده چاپ است. من اینجا عرض کنم حاج آقا خیلی

حساس و محتاط بودند که از وجوهات شرعی برای انتشار کتاب های خود هزینه نکنند.

زمانی مقام معظم رهبری به منزل ما تشریف آوردند، آقازاده های ایشان هم حضور داشتند. مقام معظم رهبری سؤال کردند: حاج آقا کتاب های شما چاپ شده است؟ حاج آقا فرمودند: کتاب های من آماده چاپ است ولی احتیاط می کنم و نمی خواهم از وجوهات شرعی هزینه کنم و لذا هنوز چاپ نشده است. مقام معظم رهبری به آقازاده خود فرمودند: شنیدید و دیدید آقا محتاط هستند از وجوهاتی که به ایشان می رسد و می توانند اما نمی خواهند از پول امام زمان برای کتاب هایشان هزینه کنند و می گویند من صبر می کنم اگر کسی پول جداگانه ای به من داد آنها را چاپ می کنم. من دنبال چاپ کارهای حاج آقا بودم و کاملاً در جریان بودم که هزینه چاپ کتاب ها به هیچ وجه از وجوهات پرداخت نشد. کتاب هایی که الان آماده چاپ است ده جلد صلاة است. بحث خمس و بحث زکات است که آماده چاپ است و به واسطه آن که نمی خواستند از وجوهات هزینه کنند چاپ نشده بود. دو سوم کتاب صوم را نوشته بودند که اجل مهلت نداد یک سوم آن را کامل کنند و بر این اساس کتاب صوم ایشان ناتمام ماند. شب های آخر روی کتاب صوم کار می کردند.

آینده دفتر ایشان چه خواهد شد؟

ما باید با بزرگترها مشورت کنیم، چون ابوی تازه از دنیا رفته اند و ما در مراسم های ختم زیادی شرکت می کنیم. هنوز فرصت نشده است در این مورد صحبت کنیم که آیا صلاح است دفتر باز بماند یا خیر؟ حاج آقا خیلی اصرار نداشتند که دفتر باز بماند. باید با اخوان و عمومی بزرگ خود و یکی از مراجع صحبت کنیم که نظر آنها چیست؟ آیت الله نظری منفرد خیلی تأکید دارند که دفتر تعطیل نشود و روضه ها، نماز و رفت و آمد مردم برقرار باشد. دیگر عزیزان نیز همین تأکید را دارند. اما هنوز تصمیم گیری نشده است.

والد شما مرحوم آیت الله بروجردی و حضرت امام را درک کردند؟

بله ایشان در سن هجده سالگی در کلاس درس مرحوم آیت الله بروجردی شرکت داشتند و اشکالی کرده بودند که درست بوده است. فردای آن روز مرحوم آیت الله بروجردی فرموده بودند که به منزلشان بروند. حاج آقا به منزل آیت الله بروجردی رفته و در آنجا هدیه ای به ایشان که به نظرم عبايي و مبلغی پول بود داده شده بود. مرحوم آیت الله بروجردی از پدر سؤال کرده بودند: شما اهل کجا هستید؟ گفته بودند اهل یک روستای گرگان به نام آنگ. مرحوم آیت الله بروجردی سؤال کرده بودند آنگ درست است یا آنگ؟ حاج آقا فرموده بودند هم آنگ و هم آنگ درست است؛ آنگ بر وزن پلنگ به معنای مرغزار است و آنگ بر وزن گلنگ به معنای آب لنگ است؛ یعنی جایی که آب لنگر می اندازد و آب می ماند. چون روستا در جای پستی واقع شده است آب در آنجا می ماند. اگر یک متر روستا را بکنید آب بیرون می زند و لذا به آنجا آنگ می گویند، چون آب لنگر می اندازد. مرحوم آیت الله بروجردی استاد پدر بودند و پدر در زیر پای استاد دفن شده اند. ایشان سال های سال در کلاس درس مرحوم حضرت امام شرکت داشتند. خدمت شما عرض کنم منزل ما در کوچه آل یاسین روبروی منزل حضرت امام قرار داشت. ما همراه امام

قدم زنان تا مسجد سلماسی می رفتیم و همه مردم احترام می گذاشتند. در مسجد سلماسی خدمت حضرت امام رسیده بودند. در کتاب های پدر تقریرات مرحوم امام وجود دارد.

اگر نکته ای دارید بفرمایید.

این نکته را عرض کنم ما در این چند روزه در ایام فوت حاج آقا خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم. ابوی می فرمودند من با مقام معظم رهبری حاشیه ملاعبه الله را در یک ماه مبارک رمضان مباحثه کردیم. از مقام معظم رهبری سؤال کردم شما از چه زمانی با حاج آقا آشنایی داشتید؟ آیا از زمان طلبگی بوده است؟

ایشان فرمودند اولین آشنایی من به زمانی برمی گردد که مرحوم آیت الله سید سجاد پدر حاج آقا در گرگان روضه خوانی داشتند، ایشان به مشهد تشریف آورده و می خواستند همان روضه خوانی را در مشهد داشته باشند. ولذا دنبال مسجدی بودند. مسجد پدر من را انتخاب کردند، با پدرم صحبت کردند و پدرم پذیرفت آن روضه در مسجدشان برگزار شود. مقام معظم رهبری با خنده فرمودند آقای سید سجاد هم منبری و هم مداح خودش را از گرگان آورده بود. بعد از برگزاری مراسم من خدمت پدرم بودم که دیدم یک جوان دوازده سیزده ساله ای در کنار سید سجاد است که عمامه به سر و پالتو به تن دارد و تقریباً همسن من بود. می دانید حاج آقا متولد سال ۱۳۱۸ هستند و مقام معظم رهبری نیز متولد سال ۱۳۱۸ هستند. هر دو بزرگوار در یک سال متولد شده اند. من وقتی ایشان را دیدم خوشم آمد جلورفتم و سلام کردم و اسمشان را پرسیدم گفت: من محمد علی هستم و من هم گفتم من سید علی هستم. از همان جا با هم رفیق شدیم و در مدتی که روضه در مسجد پدرم بود با هم بودیم و صحبت می کردیم. این دوستی ادامه داشت.

در زمان ریاست جمهوری مقام معظم رهبری دیداری با مدرسین حوزه های علمیه قم داشتند که حاج آقا هم دعوت شده بودند. مقام معظم رهبری با همه سلام و احوالپرسی داشتند اما زمانی که به حاج آقا رسیدند دست دراز کردند و با حاج آقا روبروسی کردند و ایشان را بغل کردند. یکی از مدرسین که در کناری نشسته بود گفت آقا ما حسودیمان شد چطور شما حاج آقای علوی را بغل کردید و ما را بغل نکردید؟ مقام معظم رهبری فرمودند ما از قدیم با هم رفیق بودیم.

ایشان چند فرزند داشتند؟

ایشان داماد مرحوم شیخ محمد علی انصاری هستند که مستحضر هستتید خانواده انصاری یک خانواده شناخته شده در قم هستند؛ شیخ مرتضی انصاری منبری معروف، شیخ احمد و شیخ محمود، آقای محمد علی انصاری معروفیتشان به واسطه نهج البلاغه منظوم است چون شاعر بودند تمام نهج البلاغه را به شعر در آورده بودند. ایشان داماد ایشان بودند. فقط یک همسر داشتند و شش فرزند داشتند: چهار پسر و دو دختر. ابوی می گفتند پدرم فرمود: ما سر سفره آقا امام زمان هستیم و دلیم می خواهد همه بچه هایم طلبه شوند. ابوی ما و عموهای ما همه طلبه هستند، شوهر عمه های ما همه روحانی و سید هستند. ما چهار برادر هم روحانی و طلبه هستیم و سر سفره امام زمان قرار داریم.



حجت الاسلام والمسلمین علی نظری منفرد مدرس خارج فقه و اصول و خطیب شهیر حوزه علمیه قم و از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی است. آثار مختلف و متعددی از ایشان در حوزه های مختلف از جمله تاریخ اسلام و اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً حادثه کربلا منتشر شده است. وی در این گفتگو به تشریح جایگاه علمی و اجتماعی و خصوصیات اخلاقی استاد خود پرداخت.

پرونده ای در بزرگداشت مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی

علی نظری منفرد:

حضرت آیت الله علوی گرگانی را همگان به تواضع و فروتنی اش می شناسند

به نظر شما رمز موفقیت آیت الله علوی گرگانی که به این درجه از جایگاه اجتماعی و حوزوی رسیدند چیست؟

یکی استعداد وافر ایشان است. آیت الله علوی گرگانی از محضر اساتید بسیار خوبی مثل آیت الله داماد و آیت الله حاج آقا مرتضی حائری و شخصیت های بزرگ دیگری استفاده کردند. استعداد خوبی داشتند، پرکار و پرتلاش بودند، اهل تهجد، عبادت و خلیق بودند. این موارد در مجموع رمز موفقیت ایشان بوده است. ایشان از قدیم این خلق و خورا داشتند. من بیش از پنجاه سال با ایشان نشر و حشر داشتم. جناب عالی وجه امتیاز ایشان را به نسبت به افرانشان چه می دانید؟

همه مراجع ما انسان های بزرگواری هستند و مورد احترام ما می باشند. همه آنها بر کات و ذخائر حوزه هستند. من از نزدیک با ایشان حشر و نشر و ارتباط داشتم. آیت الله علوی گرگانی از نظر علمی کار کرده بودند و استاد دیده بودند. آثار و تالیفات ایشان نشان می دهد که واقعا ملا و با فضل بودند. در زمینه اخلاقی انسان بسیار متواضعی بودند. برای خودشان حسابی باز نکرده بودند. مردم از نزدیک با ایشان تماس مستقیم داشتند، خدمتشان می رسیدند و سؤالاتشان را مطرح می کردند. تواضع و استعداد خوبی که داشتند ایشان را شاخص کرده بود و بر این اساس مورد توجه بودند. یکی از وجوه ممتاز ایشان نسبت به بزرگان و مراجع فعلی؛ سهل الوصول بودن ایشان بوده است. اما این نکته را نباید فراموش کرد که مراجع بزرگوار ما از نظر سنی در سن و سالی هستند که دیگر آن توان لازم را ندارند. ایشان تا این روزهای آخر توانمند بودند و با مردم دیدار داشتند، صبح ها و شب ها در دفترشان اقامه نماز جماعت می کردند و در برخورد با مردم واقعا خوش برخورد بودند.

در حوزه تبلیغی رهنمود یا راهنمایی برای شما داشتند؟

می فرمودند: انسان باید منبر برود، خروجی درس حوزه، همین منبر و تبلیغ است که در حقیقت وظیفه انبیاء است. «ما علی الرسول إلا البلاغ» وظیفه انبیاء تبلیغ است و ایشان هم واقعا همین گونه بودند. خودشان منبر می رفتند اگر چه موقعیت و مرجعیت ایشان اقتضا نمی کرد که منبر بروند؛ اما می دیدند منبرشان مؤثر و مفید است و لذا می رفتند. در ایام تبلیغی منبر می رفتند و آن مقداری که من اطلاع دارم در آن منطقه از منبر ایشان بسیار استقبال می شد.

بسیار گرم و خوش برخورد بودند. انسانی متواضع و خلیق بودند. از دیگر خصوصیاتشان این بود که نسبت به اهل بیت خیلی اظهار علاقه می کردند. در ایام شهادت، مناسبت ها و ایام فاطمیه در منزل جلسه داشتند. در این ایام در منزل و در دفترشان اقامه عزای می کردند و خودشان از ابتدا تا انتها حضور داشتند. اهل بکاء و گریه بودند. در مناسبت ها، و فیات و شهادت ها جلسه داشتند و واقعا منشأ برکات بسیاری بودند. واقعا فقدان ایشان برای حوزه های علمیه آسیب بزرگی است.

از چه زمانی با آیت الله علوی گرگانی آشنا شدید و چه ارتباطی با هم داشتید؟

من در کلاس درس لمعه ایشان شرکت می کردم. ایشان جلد دوم لمعه را بالغ بر پنجاه سال قبل در حرم تدریس می کردند. آیت الله علوی گرگانی از فضلا و مدرسین و اساتید سطوح عالی حوزه علمیه بودند. من و اخوی بزرگوار ایشان که با من هم سن هستند مکاسب محرمه شیخ انصاری را خصوصی خدمتشان تلمذ کردیم. آشنایی ما به قبل از انقلاب و بیش از پنجاه سال قبل برمی گردد. من روزهای پنج شنبه در مناسبت ها خدمت ایشان می رسیدم.

شبهه تدریس و ارتباطشان با طلاب چگونه بود؟

درس گفتن ایشان خیلی روان بود. برای متعلمین و کسانی که تلمذ می کردند درس را خیلی روان می گفتند. بر این اساس کسانی که در کلاس درس ایشان شرکت داشتند درس را خیلی خوب می فهمیدند. در درس به شاگردانش میدان می دادند؛ سخن آنها را با دقت گوش می کردند و پاسخ اشکالشان را می دادند. از آنان سؤال می کردند و ایشان را به تفکر و پاسخ دادن فرامی خواندند و بر فراز منبر تدریس از شاگردان سخت کوش خود به شایستگی تقدیر به عمل می آوردند.

آیت الله علوی گرگانی را به لحاظ جهت گیری های سیاسی و مواضعشان چگونه دیدید؟

ایشان با انقلاب همراه بودند. به امام و انقلاب واقعا معتقد بودند و همواره مدافع انقلاب، امام و مقام معظم رهبری بودند. پس از وفات حضرت امام، بیشترین حمایت ها را از نظام جمهوری اسلامی و رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای به عمل آورده و در سخنرانی های عمومی و دیدار اقبال مختلف با ایشان، از مواضع حکیمانانه رهبری قدردانی کرده و همگان را به اطاعت از ایشان و تقویت معظم له توصیه می نمودند.

بحث ما درباره آیت الله العظمی علوی گرگانی است. جایگاه علمی و شخصیتی ایشان را چگونه توصیف می کنید؟

ارتحال آیت الله العظمی علوی گرگانی از مراجع بزرگ حوزه علمیه قم را تسلیت عرض می کنم. از روایات امام هادی علیه السلام استفاده می شود که روحانیت دو مسئولیت بزرگ را عهده دار هستند. من متن روایت را می خوانم: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِخَجِّجِ اللَّهُ، وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدِّيهِ، وَمِنْ فِخَاخِ التَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أَرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّمِ الَّذِينَ يَمْسُكُونَ أَمَّةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْبَةِ كَمَا يَمْسُكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَانَهَا، أَوْلَيْكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». فقها دو مسئولیت بزرگ دارند؛ یکی دعوت مردم به حق و صراط مستقیم و دیگری دلالت و راهنمایی است. زیرا مردم به راحتی دعوت را قبول نمی کنند. انبیاء عظام الهی مردم را دعوت می کردند، اما دعوت با برهان بوده است. فقها و علمای شیعه هر دو خصوصیت یعنی دعوت و دلالت را عهده دار هستند. این دو مسئولیت، مسئولیت بسیار مهمی است. گاهی سؤال می شود روحانیت در جامعه چه مسئولیتی دارد و جایگاه روحانیت کجاست؟ جایگاه روحانیت اول دعوت به حق و بعد دلالت و راهنمایی با برهان است. قرآن می فرماید: قرآن برهان است و به خصماء می گوید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ این دو مسئولیت را فقها و روحانیت شیعه عهده دار هستند. جایگاه دعوت و دلالت، جایگاه روحانیت است. مرحوم آیت الله العظمی علوی گرگانی هر دو جهت؛ یعنی دعوت و دلالت را دارا بودند.

آیت الله علوی گرگانی در عرصه فقه و فقهات کار کرده و یکی از اساتید مبزز حوزه بودند. ایشان در حوزه علمیه بیش از پنجاه سال سابقه داشتند. در ایام تبلیغی که به منطقه خودشان تشریف می بردند اهالی خیلی ایشان را دوست داشتند. جلسات پر شور و پر جمعیتی را در ایام تبلیغی محرم و صفر و ماه مبارک رمضان داشتند و مردم از وجود ارزشمند ایشان استفاده می کردند.

رفتار و کردار آیت الله علوی گرگانی را چگونه توصیف می کنید؟

حضرت آیت الله علوی گرگانی را همگان به تواضع و فروتنی اش می شناسند. درب منزل ایشان به روی همگان باز بود، در برخورد با تمام طبقات جامعه به خصوص جوانان



نگاهی به جایگاه قرآن در اندیشه امام خمینی (قسمت دوم)

قرآن؛ کتاب دعوت

سید محمود صادقی

انگشت می‌نهادند که هدف غایی حرکت انبیاء انسان‌سازی است و قرآن در قامت کتابی مهیمن بر رسالات همه انبیاء پیشین به انسان‌سازی و احیاء «حیات طیبه انسانی» دعوت می‌کند؛ لیکن نکته مهم در این بین آن است که در نظر امام روش قرآن در دعوت به حیات طیبه چگونه تحلیل می‌شود. در حقیقت نکته محوری در این فصل از این نوشته آن است که بدانیم، روش قرآن در دعوت به «حیات» چیست و امام خمینی که قرآن را کتاب دعوت می‌خواند، خود چه تحلیلی از روش دعوت قرآن ارائه می‌کند؛ به خصوص آن که قرآن کریم به حکم آن که با «رحمة للعالمین» همراه گشته و به «کافه للناس» نازل شده، باید دعوتی همه‌نگر را ارائه کند؛ امام خمینی با التفات به این نکته می‌نویسد: «و چون این کتاب شریف برای سعادت جمیع طبقات و قاطبه سلسله بشر است، و این نوع انسانی در حالات قلوب و عادات و اخلاق و ازمنه و امکانه مختلف هستند، همه را نتوان به یک طور دعوت کرد؛ ای بسا نفوسی که برای اخذ تعالیم به صراحت لهجه و القاء اصل مطلب به طور ساده حاضر نباشند و از آن متأثر نگردند؛ اینها را باید به طور ساختمان دماغ آنها دعوت کرد و مقصد را به آنها فهمانید. و بسا نفوسی که با قصص و حکایات و تواریخ سر و کار ندارند و علاقمند به لب مطالب و لباب مقاصدند؛ اینها را نتوان با دسته اول در یک ترازو گذاشت. ای بسا قلوب که با تخویف و انذار متناسبند؛ و قلوبی که با وعده و تیشیر سر و کار دارند. از این جهت است که این کتاب شریف به اقسام مختلفه و فنون متعدده و طرق متشذده مردم را دعوت فرموده؛ و چنین کتابی را تکرار حتم و لازم است.» (آداب الصلاة، ۱۸۷)

چنان که روشن است امام خمینی «تکرار» را مسئله لازم در چنین دعوت فخریمی معرفی می‌کند؛ امام البته به این نکته توجه دارد که «تکرار»، افزون بر آن که می‌تواند بر فصاحت کلام و بلاغت آن خلل وارد آورد، موجب کسالت در روح و جان مخاطب می‌گردد؛ از این رو بر این نکته تأکید می‌کند که «دعوت» برای تأثیر، به تکرار ناگزیر است؛ لیکن خدای متعال برای دوری از آفت کسالت چاره اندیشیده است: «دعوت و موعظه بی تکرار و تفتن، از حد بلاغت خارج، و آنچه متوقع از آن است، که تأثیر در نفوس باشد، بی تکرار از آن حاصل نشود. مع الوصف، در این کتاب شریف قضایا به طوری شیرین اتفاق افتاده که تکرار آن انسان را کسل نکند؛ بلکه در هر دفعه که اصل مطلب را تکرار کند، خصوصیات و لواحق در آن مذکور است که در دیگران نیست؛ بلکه در هر دفعه یک نکته مهمه عرفانی یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده و قضیه را در اطراف آن چرخ می‌دهد.» (آداب الصلاة، ۱۸۷-۱۸۸)

چنان که گذشت اساس دعوت قرآن «احیای قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهی» است؛ به این بیان قرآن در دعوت به معرفت الله و رساندن انسان به کمال انسانی و پیش‌تر گذشت که ذات مقدس حق عمیق‌ترین حقایق هستی را در جامه «احسن الحدیث» در اختیار بشر نهاده است. جایگاه مهم و محوری مصحف شریف، در سپهر اندیشه و فکر اسلامی و دینی، و نیز نقش مؤثر آن در شکل‌دهی ساختار فکری اندیشمندان مسلمان، تأمل و تفکر درباره جایگاه این کتاب آسمانی را در اندیشه امام خمینی (در قامت مهم‌ترین احیایگر اندیشه اسلامی در قرن چهاردهم) لازم و ضروری می‌سازد.

در نظر نگارنده این سطور امام خمینی، مسیر احیای اندیشه اسلامی را نیز در نگاه به قرآن پی می‌گیرد. چنان که قرآن کریم خود نیز به این نقش و جایگاه خود توجه می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال، ۲۴).

به این ترتیب امام خمینی (قدس سره) قرآن را کتاب «دعوت» می‌بیند که مردمان را به احیاء فرامی‌خواند؛ چنان که به صراحت، جنبه‌ی اعجاز قرآن را از سنخ اعجاز دیگر پیامبران صاحب عزم (علیهم السلام) جدا می‌داند. به این معنا که عصای موسوی و دم عیسی، تنها برای اثبات صدق نبوت موسی و عیسی تجلی یافته‌اند؛ لیکن قرآن جایگاهی فراتر و برتر دارد که همان دعوت است: «صاحب این کتاب سکاکی و شیخ نیست که مقصدش جهات بلاغت و فصاحت باشد؛ سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد؛ مسعودی و ابن خلکان نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند؛ این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیاء اموات می‌کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبی اکرم آمده باشد؛ بلکه این صحیفه الهیه کتاب احیاء قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهیه است؛ این کتاب خدا است و به شئون الهیه جل و علا دعوت می‌کند.» (آداب الصلاة، ۱۹۴)

۱. امام خمینی (قدس سره) البته به این نکته التفات دارد که دعوت این صحیفه الهی به احیای قلوب و حیات ابدی، تنها از راه تهذیب نفس و تزکیه باطن میسر است؛ به این معنا که برای رسیدن «معرفت الله» و فهم و درک معارف الهی، و به تعبیر خود ایشان «احیای قلوب به حیات ابدی علم»، باید از همه نقائص که موجب ضعف روح و جان آدم می‌شود، گریخت و از حنیض مراتب حیوانی به اوج کمال انسانی باریافت؛ به همین دلیل امام محتوای دعوت صحیفه حق را به این صورت تقریر می‌کند: «و دیگر از مقاصد و مطالب آن [قرآن]، دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از اجاس طبیعت و تحصیل سعادت، و بالعجمله، کیفیت سیر و سلوک الی الله [است].» (آداب الصلاة، ص ۱۸۶).

این نکته البته ناگفته نیست و همه آنان که اندک آشنایی با امام و اندیشه‌های ایشان دارند، به نیکی دریافته‌اند که در نظر امام قرآن کتابی است «انسان‌ساز»؛ که در پی تربیت همه ابعاد وجودی انسان تنزل یافته است. امام همواره بر این نکته

۲. امام خمینی (قدس سره) البته به این نکته التفات دارد که دعوت این صحیفه الهی به احیای قلوب و حیات ابدی، تنها از راه تهذیب نفس و تزکیه باطن میسر است؛ به این معنا که برای رسیدن «معرفت الله» و فهم و درک معارف الهی، و به تعبیر خود ایشان «احیای قلوب به حیات ابدی علم»، باید از همه نقائص که موجب ضعف روح و جان آدم می‌شود، گریخت و از حنیض مراتب حیوانی به اوج کمال انسانی باریافت؛ به همین دلیل امام محتوای دعوت صحیفه حق را به این صورت تقریر می‌کند: «و دیگر از مقاصد و مطالب آن [قرآن]، دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از اجاس طبیعت و تحصیل سعادت، و بالعجمله، کیفیت سیر و سلوک الی الله [است].» (آداب الصلاة، ص ۱۸۶).

این نکته البته ناگفته نیست و همه آنان که اندک آشنایی با امام و اندیشه‌های ایشان دارند، به نیکی دریافته‌اند که در نظر امام قرآن کتابی است «انسان‌ساز»؛ که در پی تربیت همه ابعاد وجودی انسان تنزل یافته است. امام همواره بر این نکته

سید محمد مهدی رفیع پور:

حضرت امیر (س) در عین حفظ وحدت نسبت به مسئله «ولایت» روشن گری کردند



حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی رفیع پور پژوهشگر و مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، در این مصاحبه ضمن اشاره به برخی شبهات پیرامون زندگانی امیرالمومنین (ع)، به توصیه‌ای کاربردی از آن بزرگوار برای زندگی ما اشاره کرد.

أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَبَهُ إِلَى النَّاسِ لِيَقُولُوا فِيهِ فَيُؤْتِمَهُمْ وَيُؤْتِمَهُ ثُمَّ قَالَ (ع) مَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا (ع) أَغْرَاهُمْ بِهِ حَتَّى قَتَلُوهُ وَمَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَلَقِيَ مِنَ النَّاسِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَمَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) فَأَغْرَاهُمْ بِهِ حَتَّى قَتَلُوهُ».

(معانی الأخبار، النص، ص ۳۸۱)

مفضل بن عمر به امام صادق (ع) عرض کرد: «نزد ما کسانی هستند که می‌گویند: زمانی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که خداوند فلانی را دوست دارد پس شما هم او را دوست بدارید؛ سپس خداوند محبت او را در قلب مومنان القامی کند. و زمانی که خداوند بنده‌ای را مبعوض بدارد، ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که خداوند فلانی را مبعوض می‌دارد پس شما هم او را مبعوض بدارید؛ سپس خداوند بغض او را در قلب مومنان القامی کند. راوی گوید: امام صادق تکیه داده بود که راست نشست و آستین خود را تکان داد و سپس فرمود: چنین نیست که می‌گویند اما اگر خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، مردم را به واسطه او امتحان می‌کند تا درباره او سخنانی بگویند که او مأجور باشد و آنان گناهکار باشند و هرگاه بنده‌ای مورد غضب خدا باشد، خداوند محبت او را در قلوب بندگان القامی کند تا سخنانی بگویند که در او نیست تا هم خود او و هم آن گویندگان، گناه کار باشند.

سپس فرمود: چه کسی نزد خدا محبوب‌تر از یحیی بن زکریا بود؟ که همه کسانی که دیدی به سبب او مبتلا و مورد امتحان قرار گرفتند (و در این امتحان مورد غرر واقع شدند) و با او چنان کردند که کردند. چه کسی از حسین بن علی نزد خدا

جواب داده شده است که مقصود، قراردادن محبت در میان اهل ایمان هست و الا محبت میان اهل کفر و شرک و عناد با خدا و رسول که اصلاً ارزشی ندارد که انسان با مدهانه و با همراهی با دشمنان خدا بخواهد محبتی برای خودش جلب بکند. محبتی که در آیه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» هست، محبت بین اهل ایمان است و امیرالمومنین مسلماً در رأس کسانی هستند که در طول تاریخ مومنین ایشان را دوست داشتند و در راه آن بزرگوار جانفشانی‌ها کردند و هم چنان هم ارادتشان روز به روز بیشتر و افزون‌تر می‌شود.

به طور کلی این مطلب را می‌توانیم بگوییم که خود انبیاء هم همین طور بوده‌اند و در زمان خودشان باعث تحولات اجتماعی می‌شدند و لذا مخالف و موافق داشتند؛ مثلاً پیامبر اسلام هم در میان مشرکین و کفار محبوبیت نداشتند. پس با توجه به شواهد آن هم، انسان می‌تواند متوجه بشود که منظور از محبت مذکور در این آیه، محبوبیت گسترده میان اهل حق است نه میان باطل و اهل باطل.

روایتی در «معانی الاخبار» آمده است که بیانگر همین مطلب و سوال است: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنْ مِنْ قِبَلِنَا يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَوَّهَ بِهِ مَنُوَّةَ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فَلَانَا فَا حَيُّوهُ فَيُلْقِي لَهُ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا نَوَّهَ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ فَلَانَا فَا بْغِضُوهُ قَالَ فَيُلْقِي اللَّهُ لَهُ الْبُغْضَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ قَالَ كَانَ (ع) مُتَكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا فَتَنَفَّضَ يَدَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَقُولُ لَا لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَغْرَى بِهِ النَّاسَ فِي الْأَرْضِ لِيَقُولُوا فِيهِ فَيُؤْتِمَهُمْ وَيَأْجُرَّهُ وَإِذَا

پرداختن به کدام جنبه از سیره امیرالمومنین (علیه‌السلام) را برای زندگانی فردی و اجتماعی امروز ما ضروری‌تر می‌دانید؟ شیوه حکمرانی و روش فرمانروایی و حکومت امیرالمومنین (س) در زمان ما و در همه زمان‌ها برای همه کشورهای اسلامی و کسانی که می‌خواهند حکومت را به شیوه علوی و اسلامی اداره کنند، بسیار مهم هست و باید مورد توجه قرار بگیرد و در اولویت باشد؛ و هم چنین علاوه بر آن، برای مردم هم مباحث توحیدی، معارفی و تربیتی بیان شده در فرمایشات گهربار امام امیرالمومنین (ع) که بخشی از آن هادر کتاب نهج البلاغه آمده است؛ البته همه آن در نهج البلاغه نیست، به خاطر این که کتاب نهج البلاغه بر اساس انتخاب مرحوم سیدرضی به خطبه‌های بلیغ و فصیح حضرت اختصاص پیدا کرده و الا حضرت فرمایشات بسیار مهم دیگری هم دارند که در زمینه معارف باید ما به آن‌ها مراجعه کنیم و از آن‌ها استفاده کنیم و خوشبختانه در دهه‌های اخیر همت کردند و مرحوم شیخ محمدباقر محمودی (رحمة الله علیه) مستدرکی به نام «نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه» بر نهج البلاغه نوشتند که این کتاب مکمل نهج البلاغه است و فرمایشات حضرت را گردآوری کرده است که ما باید از این مباحث هم استفاده کنیم و برای ملاحظه کلام امیرالمومنین منبع مافقط نهج البلاغه نباشد.

دشمنی عده‌ای از مسلمانان با امیر مومنان (سلام الله علیه) چگونه با آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، آیه ۹۶) قابل جمع است؟ اتفاقاً این در یک روایتی مورد توجه قرار گرفته و



محبوب‌تر بود؟ که به واسطه او مورد ابتلا و امتحان قرار گرفتند و سرانجام، کسانی که مورد بغض خدا بودند از ابی فلان و ابی فلان، او را به قتل رساندند؛ چنان نیست که می‌گویند».

البته بستگی به شرایط دارد و گاهی هم همه اقشار جامعه یک نفر را ممکن است دوست داشته باشند و گاهی هم این طوری نباشد؛ یعنی بسته به شرایط و احوالی که وجود دارد افراد با ایمان تشخیص وظیفه می‌دهند، ممکن است دامنه محبت و کراهت مردم نسبت به آن‌ها تغییر کند. نه محبوبیت همگانی و نه مبغوضیت دشمن، این‌ها هیچ‌کدام نمی‌تواند دلیل بر حقانیت یا بطلان یک مطلبی باشد.

روش امیرالمومنین (علیه السلام) و سیره آن بزرگوار در برخورد با خلفای دیگر و پیروان مکتب آن‌ها به چه صورت بوده است؟

همان طور که حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بَسْفِنِ النَّجَاةِ وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَصَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ؛ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّحَ. هَذَا مَاءٌ أَجْنٌ وَلِقْمَةٌ يَغْضُ بِهَا أَكْلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيُغَيِّرَ وَقْتُ إِنْعَائِهَا كَالزَّرَّارِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۵) یعنی ای مردم، امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید، و از جاده اختلاف و دشمنی کنار ایستید، و تاج‌های مفاخرت و رقابت را از سر بپندارید. پیروز و رستگار کسی است که با داشتن باور قیام کند، یا در غیر این صورت راه سلامت گیرد و دیگران را راحت گذارد. این گونه حکومت آبی گندیده و لقمه‌ای گلوگیر است، و آن که میوه رابی موقع بچیند، چون کشاورزی است که بذر را در زمین دیگران بپاشد.

حضرت امیر (س) وحدت کلمه مسلمین را بر همه امور مقدم می‌دانستند و به خاطر گرفتن حق مشروع خودشان، چشم فتنه را کور کردند و به اختلافات داخلی در میان امت دامن نزدند. سیره و فرمایشات حضرت امیر (علیه السلام) حفظ اتحاد مسلمین و پرهیز از فرقه‌گرایی و درگیری‌های درون مذهبی بوده است و این البته به این معنا نیست که حضرت امیر تا آخر عمرشان نسبت به روشن‌گری و روشن کردن حقایق دینی نسبت به مسئله ولایت ساکت باشند؛ بلکه حضرت در موارد و جلساتی که مناسب دیدند، به تبیین مسئله خلافت از نگاه صحیح دینی و نظر خودشان پرداختند و موضوع را کاملاً روشن کردند اما این به این معنا نبود که به خاطر این موضوع بخواهند اتحاد مسلمان‌ها را به هم بزنند و درگیری داخلی پیش بیاورند.

به عنوان حسن ختام روایتی از آن بزرگوار برای ما بیان می‌فرمایید؟

از امیرالمومنین علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه به ترجمه مرحوم فیض الاسلام روایت داریم که به فرزندشان محمد بن حنفیه فرمودند که «وَقَالَ (علیه السلام) لِأَبْنِهِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ: يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ، مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» ای فرزند من بر تو از تنگ‌دستی می‌ترسم پس از ترسش به خدا پناه ببر که تنگ‌دستی جای شکست و کمبود در دین است (باعث می‌شود که انسان به خیانت و دروغ گفتن و خدای ناکرده دزدی و این جور گناهان بیفتد)؛ باعث سرگردانی خرد می‌شود (چون فقر باعث ناشکیبایی می‌شود

و اندیشه از آدم سلب می‌شود)؛ و باعث دشمنی می‌شود. (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۳۱۱) حالا این را می‌شود این طوری شرح داد که به خاطر حسادتتی که به دیگران می‌کند، بین او و بین دیگر مردم دشمنی ایجاد می‌شود. به هر حال از نگاه اسلامی درست، همان جور که امیرالمومنین می‌فرمایند، فقر، غیر از این که آسیب اقتصادی و اجتماعی هست، یک آسیب تربیتی هم هست و لذا باید سیاست‌گذاران و مسئولان ما و متولیان امور و فرد و جامعه ما، کسانی که تربیون و قدرت دارند و کسانی که توانی دارند، همه در راستای فقرزدایی حرکت بکنند و به دنبال این باشند که درصد بیشتری از جامعه بر خوردار باشند این که خط فقر همیشه عقب برود و دائماً درصد بیشتری از جامعه گرفتاری‌های اقتصادی پیدا کنند و این فقر علاوه بر این که آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی در پی دارد، سبب می‌شود از نظر دینی هم مردم به مشکل برخوردند و دین‌داری جامعه هم آسیب ببیند و این مسئله بسیار مهمی است که ما نباید فراموش کنیم و فکر نکنیم کسی که دارد در راستای اقتصاد و فقرزدایی کار می‌کند، این دارد برای خودش کار می‌کند این ربطی به دین ندارد.

روایت دیگری هم از حضرت نقل شده است که: «مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَاءُ عَلَي مَاضِي مَن زَمَانِهِ، وَخَيْبَةُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَ حِفْظُهُ قَدِيمِ إِخْوَانِهِ» از نشانه‌های بزرگواری انسان آن است که نسبت به عمر از دست رفته‌اش (که در آن کوتاهی کرده است) اشک بریزد و نسبت به وطنش علاقه مند باشد و دوستان قدیمی‌اش را حفظ کند. «بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۶۴»



کافئین ارسطو پارنگ و لعاب جهنم

مصطفی سلیمانی اروان‌شناس

دبیر بخش خانواده

می‌بینید که این مربی، فهم درستی از درک یک بچه ندارد و متوجه نیست حرف‌هایی که می‌زند راه به کجا می‌برد. همزمان که داشت با سر، حرف‌ها را تأیید می‌کرد، جملات من را با یک زبان دیگر تکرار کرد که «آخر یکی نیست بگوید آدم حسابی! ظرف بچه پنج‌ساله که ظرف این حرف‌ها نیست که!»

مثل دانشجویهایی که خودشیرین‌بازی درمی‌آوردند تا توجه استاد را جلب کنند، تکرار کردم «متأسفانه فهم این مربی ناقص است استاد». و استاد که انگار برق سه‌فاز پرانده باشد صدایش را برد بالا «آخر یعنی چه؟ من نمی‌فهمم! یعنی آن همه زمانی که من برای تربیت بچه‌ام گذاشته‌ام، با یک حرف نسنجیده از یک شیر پاک خورده، باید دود بشود و برود هوا؟ مربی باید به اقتضای سن کودک حرف بزند، نه این که هر حرفی که بلد است و هر اطلاعات ناقصی که به ذهن کوچکش می‌رسد را ابدهد به خود بچه!»

داغ کرده بود و اگر کارش هم می‌زدی، یک قطره از خونس در نمی‌آمد، که حداقل بریزد روی موزائیک‌های رنگ‌ورورفته و بی‌ریخت اتاق، و جانی تازه بدمد توشان.

خبر سرم آمد آرامش کنم و شروع کردم به ریشه‌یابی عمیق‌تر مسئله و گفتم «استاد عارضه به خدمتتان که این خانم، به احتمال زیاد، مبتلا به یک خطای شناختی است به اسم تمایل به گزافه‌گویی؛ یعنی ناآگاه است و تلاش می‌کند که با پر حرفی و پر گویی، جهلش را بپوشاند.» که دیدم آتش بیشتر گر گرفت و با چشم از عصبانیت گرد شده و صورتی که داشت به سمت برافروختگی می‌رفت گفت «به نظرت چطور عقلش را بیارم سر جاش، تا دیگر از این غلط‌ها نکند!» و همین که حرفش تمام شد، محکم کوبید روی پاش و گفت «استغفرالله! می‌بینی چطور جوشی ام کرده؟! از کی است خون دارد خون مرا می‌خورد!»

لیوان چاییم را برداشتم و گذاشتم توی سینی روی میز، و یک ردیف جلوتر از جای قبل، نشستم روبه‌روش و راهکاری که به نظر می‌رسید را گفتم «بهترین کار این است که با روی خوش و رفتار محبت‌آمیز، با این مربی صحبت کنید و دانسته‌های خودتان را به عنوان تجربه در اختیارش قرار بدهید، که متوجه شود والدین، دغدغه فرزندشان را دارند و می‌شود از تجربیاتشان درس‌های لازم را گرفت.» و هنوز حرفم درست‌حسابی تمام نشده بود که پرید توی حرف‌ها «پس فکر کرده‌ای چرا کله‌ام را چپانده‌ام توی گوشه‌ی وزرت و وزرت کلمه تایپ می‌کنم؟» و تا آمدم شانه‌ها را ببندم بالا، که یعنی من چه می‌دانم، خودش جواب خودش را داد «دارم با همین خانم چت می‌کنم دیگر! اتفاقاً خیلی هم متواضع است، و اتفاقاً حدس تو هم درست است.»

لبم به لبخند کش آمد و منتظر ماندم که بیشتر روی تشخیص درستم مانور بدهد که گفت «فکر می‌کنم داستان، زیر سر همان خطای شناختی است که تو گفتم، چون خودش هم در اثبات حرف‌هاش اعتراف کرد که بیکهویی این حرف‌ها را زده، یعنی یکی از بچه‌ها در مورد خدا سؤال کرده و این خانم هم، جواب بچه را داده، اما بحث را این قدر کش داده که رسیده به گناه و جهنم و این جور چیزها.»

لبخند سنگین و رنگینی آورد گوشه لبم و آرام و شمرده گفتم «لابد خواسته به بحثش، رنگ و لعاب جدیت بدهد و به بچه‌ها تلنگر بزند، که دیده کنترل بحث از دستش خارج شده!»

استاد که انگاری کمی آرام گرفته بود، فاز منبر برداشت و گفت «می‌دانی ییاد چه افتادم؟ ییاد پیامبر، که وقتی به نوجوان‌هایی می‌رسیده که نمازشان را کش می‌داده‌اند، می‌گفته بهترین اعمال، جمع‌وجورترینشان است، اما وقتی به پیرمردهایی می‌رسیده که تندوتیز نماز می‌خوانده‌اند و موقع سجده، مثل کلاغ به زمین نوک می‌زده‌اند، می‌گفته بهترین اعمال، دشوارترینشان است.» و به محض این که جمله‌اش تمام شد، صدای اذان هم بلند شد.

او هم بدون مکث از جاش بلند شد و گفت «بلند شو برویم نماز جماعت بخوانیم.» و گوشه‌اش را چپاند توی جیبش و کلید اتاق را هم از روی میز برداشت.

نمی‌خواستم بروم نماز جماعت بخوانم. کمی این پا و آن پا کردم که چه بگویم و آخرش گفتم «استاد قرار شد طبق ظرفیت آدم‌ها باهاش تعامل کنیم، نماز جماعت پایین، خیلی طول می‌کشد و طاقت مرا طاق می‌کند.» استاد هم یک «مارا باش که داریم روی دیوار کی یادگاری می‌نویسیم» گفت و بی‌رودر بایستی رفت سمت در و باز نگهش داشت که از اتاق بروم بیرون.

چند تا تکه زدم به در، و بدون این که صدایی بشنوم، دستگیره را فشار دادم به پایین. گوشه به دست ایستاده بود مابین صندلی و میز، و ابروهاش را کشیده بود توی هم. با خودم فکر کردم که نکند اصلاً متوجه آمدنم نشده باشد و بکھو که سرش را بردارد زهره‌ترک شود؛ به این خاطر، کمی دنده عقب گرفتم سمت راهرو و این بار با سر انگشترم، محکم‌تر زدم به در. سرش را به پایین تکان داد و گفت «بیا تو بابا! چند بار در می‌زنی؟! خندیدم و رفتم تو، و قبل از این که تعارف بزند، چرخیدم سمت صندلی‌های توی اتاقش و یک «با اجازه» ریز گفتم و نشستم.

یک صدم ثانیه چشم‌هاش را برداشت و دوباره دوخت به گوشه «آقای سلیمانی! چه عجب از این طرف‌ها؟» کمی خودم را روی صندلی جابجا کردم «واقعیتش استاد، کافئین بدنم کم شده بود، گفتم بیایم از فلاسک اتاق شما تأمینش کنم و بروم.» نگاهی به فلاسک کنار دستش انداخت و گفت «فلسفه پوستتان را حسابی کنده، ها؟! و فلاسک و دو تا از لیوان‌های روی میز را شراند سمت من و اشاره داد که بلند شوم و برای خودم و خودش چایی بریزم و دوباره گفت «کوه که نکند اید!» و باز سرش را کرد توی گوشش.

داشتم به این فکر می‌کردم که چقدر جاییش پررنگ است، و توی دلم با خودم می‌گفتم حالا کی می‌خواهد این قیر پررنگ را بخورد که گفت «ما چقدر سرخوشیم که خیال می‌کنیم قرار است از بین شماها، سقراط و افلاطون و ارسطو دربیاید!» و این بار، سرش را از توی گوشش درآورد و زل زد توی چشم‌ها من تا نتیجه مزه ریختن‌هایش را ببیند.

برای این که کمی از تیکه و کنایه‌هایی را که شنیده بودم جبران کنم گفتم «استاد می‌بینم که شما هم به گوشه مبتلا شده‌اید، آن قدر که یک ثانیه هم چشم از صفحه‌اش بر نمی‌دارید!» چند کلمه تایپ کرد و گفت «آقای سلیمانی! بعضی وقت‌ها آدم دلش می‌خواهد از ناآگاهی برخی‌ها سر به بیابان بگذارد!» تعارف کردم که چایی اش را از توی سینی بردارد و چایی خودم را هم برداشتم و عقب‌عقبی رفتم سر جام نشستم و پرسیدم «خیر است ان شاء الله استاد. مگر چه شده؟» و مزه ریختم «از دست ما فیلسوف‌ها؟!»

بالآخره گوشه را گذاشت روی میز و آهی کشید «به نظر شما، که روان‌شناس هستی و کار تربیتی می‌کنی و به فضای دین هم آگاهی داری، می‌شود به بچه‌ای که به هر دلیلی تمرینش را ننوشته، بگویم که "خدایم بردت به جهنم؟!؟"»

و خم شد و از توی قندان یک حبه قند برداشت و مثل خدایبامرز، پدربرزگم، قبل از این که بگذاردش توی دهانش، تا نصفه فروش کرد توی لیوان چایی. با لبخندی که آمده بود گوشه لبم پرسیدم «دقیق‌تر تعریف می‌کنید که چه اتفاقی افتاده؟» و پام را انداختم روی پا.

یک قُلپ از چاییش را خورد و گفت «چند شب پیش، دعوت شده بودیم به خانه یکی از اقوام. مهمانی به درازا کشید و ما حدود ساعت یازده و نیم دوازده برگشتیم به خانه خودمان. داشتم می‌رفتم بخوابم که دیدم بچه پنج‌ساله‌ام چنبره زده روی دفتر و کتاب‌هاش و دارد با اضطراب و دلهره مشق می‌نویسد.»

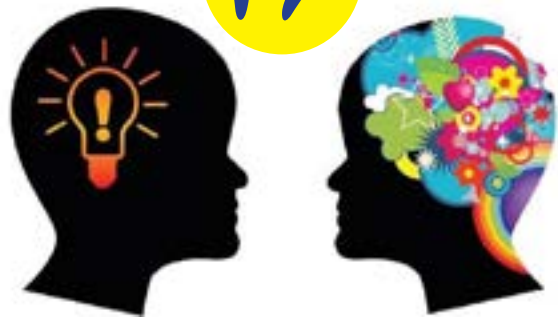
دوزاریم افتاد که قضیه از چه قرار بوده، اما دلم می‌خواست ریز به ریزش را از زبان استادم بشنوم. خوش تعریف بود و موقع حرف زدن، جوری از دست‌هاش استفاده می‌کرد که انگار با دست‌هاش حرف می‌زد. چاییش را گذاشت روی میز و گفت «رفتم و گفتم بچه‌جان خیر باشد! بخواب الآن. نصف شب است. فردا می‌نویسی. ولی به گوشش نرفت. می‌گفت "خانمان گفته هر کس ننویسد، خدا می‌اندازدش توی جهنم!"» و برای این که حرصش را قورت بدهد، یک قُلپ دیگر چایی خورد.

نمی‌دانستم باید چه بگویم که دیدم خودش شروع کرد که «آخر، بچه پنج‌ساله چه در کی از جهنم دارد، که مربی می‌نشیند یک زنگ تمام راجع به جهنم برایش حرف می‌زند؟! و من که هنوز فاز مزه‌پرانی ام به قوت قبل، سر جاش باقی بود با نیش باز گفتم «خب استاد! شاید دیده باید بچه را، از همان سن کودکی، با جهنم و این جور چیزها آشنا کند، تا آموزه‌ها مثل حکاکای روی سنگ، توی وجود بچه نقش ببندد و ملکه‌اش شود!»

استاد که انگار بی‌اعصاب‌تر از این حرف‌ها بود، به مزه‌پرانی ام اعتنایی نکرد و گفت «آقای سلیمانی! مشکل از جای دیگر است!» و ته‌مانده قند توی دهانش را اُتف کرد توی لیوان.

برای یک لحظه آرزو کردم کاش زمان به عقب برمی‌گشت و دلم هیچ‌وقت هوس خوردن چایی نمی‌کرد، اما دیگر کار از کار گذشته بود. سعی کردم خودم را قاطی دغدغه استادم کنم. گفتم «اگر بخواید ریشه‌یابی کنید،

۲۶



[خطای تمایل به گزافه‌گویی] خطاهای شناختی



علی جوانبخت:

اگر چیزی برای گفتن نداری، چیزی نگو



در گفت و گوی پیش رو، علی جوانبخت، کارشناس ارشد مشاوره تحصیلی، با تعریف ساده و مختصر خطای تمایل به گزافه‌گویی، به بیان دقیق این موضوع، تشریح نکات مبهم آن، توضیح عوارض و پیامدها، و هم‌چنین ارائه چند مثال ملموس برای درک این خطا پرداخته است.

خطای تمایل به گزافه‌گویی را به طور خلاصه و مختصر تعریف کنید.

یک تعریف شناختی است که در آن، فرد برای پرحرفی و درازگویی، مزایا و منافعی متصور است، و برای این که از این مزایا بهره‌مند شود، به صحبت کردن بیش از حد روی می‌آورد.

آیا فرد مبتلا به گزافه‌گویی، در آن منفعتی می‌بیند که تکرار می‌کند؟

تکرار این خطا، گرچه تا حدودی به عادت فرد هم مربوط می‌شود، اما در هر صورت، وابسته به میل و خواست اوست؛ به این صورت که فرد مبتلا، برای این که مخاطبینش را از کشف حقیقت وجودی و درونی خودش دور کند، شروع به بلغور کردن حرف‌هایی می‌کند که چیزی جز انباشت کلمات بی‌بهره نیستند. او برای این که بتواند حماقت خودش را مخفی کند و یا برچسب‌هایی مثل روشنفکر را از دیگران دریافت کند، خودش را به دامین کلمات مبهم سخنورانه آویزان می‌کند و با پرحرفی، مخاطبش را از حقیقت منحرف می‌کند.

آیا مخاطب فردی که به خطای تمایل به گزافه‌گویی مبتلاست، فریب می‌خورد و تحت تأثیر پرحرفی‌های طرف مقابلش قرار می‌گیرد؟

موفقیت فرد مبتلا به خطای گزافه‌گویی، در منحرف کردن ذهن مخاطب، کاملاً به سطح آگاهی خود مخاطب و سطح سخنوری فرد مبتلا بستگی دارد. گاهی فرد مبتلا، به قدری کلمات روشنفکرانه را استادانه کنار هم می‌چیند و طوطی‌وار ادا می‌کند که مخاطب، به جای ایرادگیری به خزعبلاتی که شنیده است، به خودش انگ نهد و نفهمی می‌زند و خودش را در فهم ناتوان می‌بیند!

با این همه، اگر شنونده، فرد مبتلا را به عنوان مرجع خودش ببیند، مثل یک ربات بی‌فکر عمل می‌کند و هر حرف و سخن او را، بدون درخواست هیچ‌گونه سند و مدرک و استدلالی می‌پذیرد، و با اسیر شدن در دام فرد مبتلا، فریبش را می‌خورد و آسیب می‌بیند.

ابتلای فرد به خطای تمایل به گزافه‌گویی، از وجود چه مشخصه‌ای در او پرده برمی‌دارد؟

کیفیت گفته‌های هر فرد، هم چون یک آینه، کیفیت افکارش را منعکس می‌کنند. اگر افکار فرد، در یک چارچوب مشخص و معین و در یک ساختار یکپارچه

تاریخی آینده محور وجود ندارد؛ تا جایی که ما با از هم پاشیدگی خویشتن‌داری، از ساختار بین‌سوپژه‌ای آزادی، یعنی همان توهم تماماً فردگرایانه خودمختاری، آگاه می‌شویم.»

او در واقع، برای این که ژست روشنفکرانه‌ای بگیرد، کلمات مبهم را در هم آمیخته و با این ترفند، تلاش کرده تا حماقت خودش را بپوشاند.

به همین ترتیب، بسیاری از مجلات علمی نیز، فقط محض این که تعداد مقالات بیشتری چاپ کنند، اوراقشان را با کلماتی که هیچ بار محتوایی و علمی‌ای ندارند پر می‌کنند. و خبرنگاران و مصاحبه‌کنندگان نیز، تنها برای این که تایم خبریشان را پر کنند یا ستون مربوط به خودش را در روزنامه خالی نگذارند، از مخاطبینشان، با اصرار حرف می‌کشند و آن‌ها را به زدن حرف‌هایی وادار می‌کنند که هیچ لزومی به گفتنش وجود ندارد.

ابتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی، چه پیامدها یا عوارضی را برای فرد به دنبال دارد؟

فرد گزافه‌گو، قادر به برقراری ارتباط عمیق و صمیمانه با دیگران نیست، و با پرحرفی‌ها و یاوه‌سرایی‌هایی که دارد، همه را از دور و اطراف خودش پراکنده می‌کند. او به دلیل سبک رفتاری‌ای که برای خودش انتخاب کرده است، اسباب تحقیر شخصیت خودش را فراهم می‌آورد و با کلمات ناروایی که به کار می‌برد، دل‌های زیادی را از خودش می‌رنجاند و افراد بسیاری را تحقیر و تمسخر می‌کند. تباه شدن عمر، تحقیر شدن در اجتماع، از دست دادن فرصت‌ها، و سخت‌دلی نیز از دیگر پیامدهای گزافه‌گویی هستند، اما در این میان، پریشان شدن فکر، دور شدن از خود و غیر افتادن در چرخه اشتباهات، از بزرگترین پیامدهای این خطای شناختی هستند.

آیا توصیه یا راه‌حلی وجود دارد که به کمک آن، از میان بردن خطای تمایل به گزافه‌گویی امکان‌پذیر باشد؟

راه‌حل‌های بسیار کاربردی و عمیقی برای درمان این خطای شناختی وجود دارند، اما چیزی که می‌تواند به عنوان یک توصیه کلی مورد اشاره قرار بگیرد، جمله‌ای از مارک تواین، نویسنده و طنزپرداز آمریکایی است که می‌گوید: «اگر چیزی برای گفتن نداری، چیزی نگو.»

و به هم پیوسته باشند، آن‌گاه گفتارش نیز، مشخص و یکپارچه خواهد بود و به شکل موجز و مختصر بیان خواهد شد، اما اگر افکار فرد، مشوش و مبهم باشد، آن‌گاه گفتار او نیز، چیزی جز اراجیف بی‌سر و ته و توخالی، که با گزافه‌گویی و یاوه‌سرایی ترکیب می‌شود نخواهد بود.

ریشه‌ای‌ترین درمانی که برای از بین بردن خطای تمایل به گزافه‌گویی می‌شناسید چیست؟

درمان‌های ریشه‌ای و بدون بازگشت، همه به امور مبنایی و ریشه‌ای برمی‌گردند. یعنی اگر درمان، منجر به تغییر باور و مبنای فرد شود، آن‌گاه می‌توان به تغییر اساسی فرد یقین پیدا کرد. در نتیجه، فقط زمانی خطای تمایل به گزافه‌گویی، به طور ریشه‌ای درمان خواهد شد که افکار فرد، شفاف و منسجم شده باشند.

برای ملموس‌تر شدن خطای تمایل به گزافه‌گویی، چه مثال‌هایی به ذهنانتان می‌رسد که عنوان کنید؟

به عنوان مثال، فرد مشهوری را در نظر بگیرید که به واسطه صورت و هیکل خاصش مطرح شده است. رسانه‌ها، معمولاً با بزرگنمایی این فرد، از او به عنوان یک فرد همه‌چیز تمام یاد می‌کنند و از وجودش یک بُت می‌سازند. اما این بُت، زمانی می‌شکند که ابعاد دیگر آن فرد روشن شوند. در همین راستا، سال‌ها پیش، وقتی از دختر شایسته اهل کارولینای جنوبی، که تازه از دبیرستان فارغ التحصیل شده بود، پرسیدند چرا یک پنجم آمریکایی‌ها نمی‌توانند کشور خود را روی نقشه جهان پیدا کنند، مقابل دوربین‌ها پاسخ داد «به شخصه فکر می‌کنم اهالی آمریکایی نمی‌توانند این کار را بکنند، چون کسانی در کشور ما هستند که نقشه ندارند. و من فکر می‌کنم آموزش و پرورش ما، در این جای‌جایی آمریکا باید به آمریکا کمک کند، به آفریقای جنوبی کمک کند و به عراق و کشورهای آسیایی کمک کند، تا بتوانیم آینده خود را بسازیم.»

این فرد، برای اینکه خامی و نادانی خودش را پنهان کند، به گزافه‌گویی روی آورد.

یا مثلاً یک فیلسوف و جامعه‌شناس، که به عنوان یک فرد معروف در زمانه خودش مطرح بوده، در یکی از کتاب‌هایش این‌طور نوشته است که «یقیناً هیچ‌گونه التزامی مبنی بر مرتبط بودن این انتقال روزافزون بازتابی سنن فرهنگی با دلایل سوپژه‌محور و آگاهی

مُهمل بافی های بی وقفه

محمد سهیلی راد

(کارشناس ارشد روان شناسی)

اشاره اجمالی به خطای تمایل به گزافه گویی

خطای تمایل به گزافه گویی، یک خطای شناختی و اشتباه ادراکی است که در آن، فرد برای این که حماقت و خام بودن خودش را پنهان کند، طرف مقابلش را با انبوهی از کلمات مبهم و مهمل بمباران می کند. فرد مبتلا، با این که می داند نمی تواند صحبت های گزیده و مفیدی داشته باشد، اما از پرگویی های توخالی دست نمی کشد و وقت خودش و دیگران را با بیهوده گویی هایش تلف می کند.

ریشه های پیدایش خطای تمایل به گزافه گویی

۱. احساس تنهایی عمیق: گاهی فرد، برای این که بتواند با دیگران ارتباط برقرار کند و تنهایی اش را رفع کند، به گزافه گویی روی می آورد.
۲. خودشیفتگی: گاهی فرد، بدون این که به کیفیت تعاملاتش با دیگران توجه کند، خودش را انسان جذاب و جالبی ارزیابی می کند، و در نتیجه، با خودشیفتگی، شروع به ارائه خودش به دیگران می کند و احساسات و عواطف خودش را به شکلی افراطی و آزاردهنده بیان می کند.
۳. خودنمایی کردن: میل به برانگیختن حیرت دیگران، سبب می شود که فرد با ظاهرسازی بیهوده، خودش را خلاف آن چه که در واقعیت هست نشان بدهد، و برای جلب تحسین آن ها، توانمندی ها و دارایی هایی را به خودش نسبت بدهد که چیزی جز اغراق گویی نیستند.
۴. تنبلی: در برخی از افراد، بی حوصلگی نسبت به تحقیق و بررسی برای کشف دلایل جدی و متقن، سبب می شود که به بسط و کش دادن بیهوده دلایل پوچ و سطحی خودش روی بیاورند.
۵. ارزش قائل نبودن برای سکوت: وقتی پیش زمینه ذهنی فرد این باشد، که آفت صحبت نکردن، بیشتر از صحبت کردن است، به این نتیجه می رسد که زبان به عنوان یک ابزار، باید دائماً مورد استفاده قرار بگیرد، و سخن را به سکوت ترجیح می دهد.
۶. ارتباط دادن همه چیز به خود: گاهی فرد، هیچ حد و مرزی برای دخالت های خودش قائل نیست. او هر پرسشی را به خودش مربوط می داند و برای سر در آوردن از هر چیز نامربوطی، کنجکاوی و سؤال می کند و به یاهو گویی می افتد.
۷. ترجیح کمیّت بر کیفیت: وقتی فرد به جای

توجه به ارزش ها و درون مایه، به حجم و تعداد توجه می کند، به راحتی به دام گزافه گویی می افتد. در این استدلال، تولید انبوه جملات، بر ارزشمند بودن جملات برتری دارد.

۸. ارزشمند نداشتن اخلاق: گاهی فرد، آداب معاشرت و رعایت ادب و تشریفات را بر اخلاق مقدم می داند و با همین طرز تفکر، به خودش اجازه پرگویی می دهد و یا مجال را برای پرگویی دیگران فراهم می کند.

۹. ناامیدی: وقتی اعتقاد فرد این باشد که نمی تواند به حقیقت یک موضوع خاص دسترسی پیدا کند، به گمانه زنی های پوچ و بی پایه در مورد ابعاد آن می پردازد و خودش را با پرداختن به امور حاشیه ای فریب می دهد.

۱۰. ابتلا به اختلال دوقطبی: فرد در زمانی که در حالت شیدایی و سرخوشی است، بسیار پر حرفی می کند و به دلیل پرش فکری که دارد، مدام از یک موضوع به موضوع دیگر می پردازد.

ویژگی های فرد مبتلا به خطای تمایل به گزافه گویی

- بلند بلند فکر می کند و هر چیزی را که به ذهنش می رسد، بدون هیچ تأمل و تفکری به زبان می آورد.
- به شدت اشتغال ذهن دارد و برای این که بتواند مسئله ها و درگیری های موجود در ذهنش را حل و فصل کند، گاه و بی گاه با خودش حرف می زند.
- زندگی را رخوت انگیز می بیند و برای این که بتواند خودش را با چالش های متفاوت درگیر کند، سعی می کند به حرف زدن و حتی سؤال پرسیدن پناه ببرد.

- انرژی زیادی دارد و گاهی به عنوان یک فرد بیش فعال شناخته می شود، و برای تخلیه این انرژی، که با اضطراب شدید همراه است، همیشه چیزی برای گفتن پیدا می کند.

- به دنبال جلب توجه و جا دادن خودش در دل دیگران است؛ و برای این که بتواند با دیگران معاشرت کند، نظر خود را، حتی در مواردی که از او نظر خواهی نشده است نیز، ابراز می کند.

- ارزشی برای وقت قائل نیست و به گذران وقت، به جای چگونه گذراندن وقت فکر می کند، و به این خاطر، به هر موضوعی که بتواند سرگرمش کند اشتیاق نشان می دهد.

- در گفت و گو و سواص دارد و توضیحات خودش را با تفصیل و کاملاً جزئی برای طرف مقابلش تشریح می کند و حال روحی و موقعیت شنونده اش را در نظر نمی گیرد.

- کنترلی روی خودش ندارد و نمی تواند سیر صعودی حرف زدن را در خودش متوقف کند.

درمان افراد مبتلا به خطای تمایل به گزافه گویی

در اولین قدم، فرد باید علت پر حرفی و گزافه گویی خودش را پیدا کند، و ببیند که آیا برای معرفی و ارائه خودش صحبت می کند یا برای تخلیه هیجانات و اضطراب های درونی اش به گفت و گوهای بی وقفه روی می آورد. کشف این که چه موقعیت هایی بیشتر سبب پر حرفی فرد می شوند، می تواند به پیدا کردن الگوی پرگویی کمک کند و فرایند درمان را جلوتر ببرد.

در دومین قدم، لازم است که فرد، پیش از هر صحبتی، از خودش بپرسد که آیا چیزی که قصد توضیح دادنش را دارد، ضروری است یا خیر. گرچه فرد به دلیل عادت به پر حرفی، به دفعات از این موضوع تخطی می کند، اما سماجت بر این مسئله می تواند به تدریج، فرد را نسبت به این موضوع حساس کرده و تمرکزش را برای کنترل موقعیت بیشتر کند.

در سومین قدم، لازم است که فرد به ارزش سکوت کردن آگاه شود. گاهی فرد، تنها به این دلیل پر حرفی می کند که معتقد است سکوت آسیب زاست، و بنابراین تمام تلاشش را می کند که حتی با حرف زدن های بیهوده و گفت و گوهای غیر ضروری هم که شده، سکوت را بشکند و مجلس را به حرف در بیاورد.

در چهارمین قدم، فرد باید تلاش کند که کلمات مورد نظرش را با دقت و توجه بیشتری انتخاب کند، و با سبک سنگین کردن چیزی که می خواهد توضیح بدهد، خودش را به کیفیت حرف هایی که می زند متعهد کند تا به تدریج، کمیّت صحبت هایش نیز متعادل شود.

در پنجمین قدم، فرد باید به زبان بدن شنوندگان خودش توجه کند و اشتیاق آن ها را برای شنیدن حرف هایش در نظر بگیرد. نگرانی برای از دست دادن توجه مخاطب، سبب می شود که فرد، رفته رفته به مدیریت زمان حرف زدنش روی بیاورد. در ششمین قدم، فرد باید در معاشرت ها و تعاملات روزمره، با دقت و آگاهی، توجه خودش را به فردی که در حال صحبت کردن است معطوف کند و به طور جدی بر روی چیزهایی که می شنود تمرکز کند. گوش دادن فعالانه باعث می شود که فرد، کمتر در تکاپوی حرف زدن، کلام طرف مقابلش را قطع کند و موقعیت را به سمت وسوی پر حرفی ببرد.

خطای تمایل به گزافه‌گویی و روابط زوج‌ها

مریختگی‌ها

(کارشناس مدیریت بحران‌ها)

خطای تمایل به گزافه‌گویی، یکی از خطاها و تحریف‌های شناختی مغز است که در آن، فرد برای این که بتواند ارتباطات مؤثرتری برقرار کند، شروع به پر حرفی و پرگویی می‌کند. میل به دوست‌داشته شدن باعث می‌شود که فرد تلاش کند با زیاد صحبت کردن، شروع به شناساندن خودش به همسرش کند، به این امید که به عنوان یک فرد جذاب و مهیج شناخته شود. فردی که از جانب همسر خود، مدام با خطای تمایل به گزافه‌گویی روبه‌روست، با فردی زیر یک سقف زندگی می‌کند که شخصیت کاریزماتیک و مستقلى ندارد و نمی‌تواند کنترل خاصی بر روی زندگی مشترکش داشته باشد. زندگی‌های بی‌شماری وجود دارد که در آن، یکی از زوجین، زن یا مرد، یا هر دوی آن‌ها، به این خطای شناختی دچارند و به این دلیل، همسر خودشان را با مشکلات زیادی مواجه می‌کنند. فرد مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، جزئیات زیادی از زندگی مشترکش را با دیگران در میان می‌گذارد و به طور متقابل، جزئیات زیادی را نیز از زندگی اطرافیان به همسرش انتقال می‌دهد و در نتیجه، طرز فکر همسرش را راجع به خودش بدبینانه می‌کند. او بعد از هر بار پرگویی، با حرص بیشتری تلاش می‌کند تا شخصیت خودش را موجه جلوه بدهد و در نتیجه، اطلاعات بیشتری را نیز به بیرون درز می‌دهد. او غالباً در مورد چیزهایی که همسرش صحبت می‌کند که اطلاعات خاصی در موردشان ندارد و برای این که حرف کم نیورد، در زندگی دیگران تجسس می‌کند و حریم خصوصی‌شان را افشا می‌کند و با این رویه، از غیر قابل اعتماد بودن خودش پرده برمی‌دارد و زندگی مشترکش را به هم می‌ریزد.

این که چطور با همسر مبتلا به خطای «تمایل به گزافه‌گویی» خود کنار بیاییم، مسأله و موضوعی است که این نوشتار، خود را متکفل پاسخگویی به آن می‌داند.

نشانه‌های همسر مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی

فرد مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی، خودآگاهی پایینی دارد و نمی‌تواند زبان بدن خودش را موقع پر حرفی تجزیه و تحلیل کند، و در نتیجه، قادر به فهم زبان بدن همسرش نیز نیست، و نمی‌تواند ناراضی‌های او را از شنیدن پر حرفی‌ها درک کند. او به شدت درگیر دغدغه‌های خودش است و مدام در مورد خودش صحبت می‌کند و هیچ گوش شنوایی برای شنیدن صحبت‌های همسرش ندارد.

فرد مبتلا، مدام به دنبال ایجاد جر و بحث

با همسرش است و از این که بتواند همسرش را هم به گزافه‌گویی بکشاند انرژی می‌گیرد، چون این ترغیب، رویه او را برای پر حرفی، موجه‌تر جلوه می‌دهد.

- فرد مبتلا، به عقاید خودش، بیشتر از عقاید همسرش توجه می‌کند، و به ندرت با او به یک نقطه نظر مشترک در خصوص زندگیشان می‌رسد.

- فرد مبتلا، به بدگویی پشت سر دیگران و شایعه‌پراکنی در مورد آن‌ها عادت دارد، و با نیازی که به حرف زدن در خودش احساس می‌کند، روز به روز به این خصلت بد دامن می‌زند، و اقدامی برای رفعش نمی‌کند. او برای این بدگویی‌ها حد و مرزی قائل نیست، و در نتیجه، همسر خودش را به خستگی و دلزدگی می‌کشاند.

- فرد مبتلا، در گفت‌وگوها و تعاملاتی که با همسرش دارد، دائماً در صدد پاسخگویی و دفاع از خودش است. او بدون این که به استدلال‌های همسرش توجه کند، نظرات خودش را بیان می‌کند و انتظار دارد که در این بین، هیچ سوءتفاهمی نیز به وجود نیاید.

- فرد مبتلا، به قدری در هیجان و اضطراب غرق است که نمی‌تواند پذیرای کلمات همسرش باشد. او حرف زدن را تنها راه تخلیه هیجانات خودش می‌داند و به محض این که اضطراب را درون خودش حس کند، با لحن پراز خشونت و جملات سریع و تهاجمی، همسرش را مورد خطاب قرار می‌دهد.

- فرد مبتلا، به دلیل حرف زدن در حجم انبوه، کم‌تر فرصت می‌کند که به درونیات خودش توجه کند، و خیل اشتباهاتی که دارد سبب می‌شود از جانب همسرش جدی گرفته نشود. در نتیجه، به امید جدی گرفته شدن، آن قدر به حرف زدن ادامه می‌دهد تا بلکه از میان انبوه کلماتش، کلماتی که باب میل همسرش هم باشند پیدا شوند.

نشانه‌های همسر مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی

پاسخ به این سؤال که خطای تمایل به گزافه‌گویی، چطور می‌تواند زندگی مشترک یک زوج را به هم بریزد، می‌تواند هم در پیشگیری و هم در درمان این مشکل، بسیار کمک‌کننده باشد.

فرد مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی، به جای عمل کردن به ارزش‌های زندگی مشترک، فقط در مورد آن‌ها حرف می‌زند. او به این دلیل که عقیده شخصی مستحکمی ندارد، دائماً از گفته‌های پیشین خودش پیشیمان می‌شود و همسرش را در ناباوری و بهت فرو می‌برد. او با حرف‌های بدون تأمل و تفکرش، بحث‌های طولانی و مشاجرات سنگینی را با همسرش

رقم می‌زند، و در حین این معاشرت‌ها، کلماتی را به زبان می‌آورد که همسرش را به شدت آزرده می‌کند و بعضاً با تکرار همین رفتار، همسرش را از زندگی مشترک دل‌سرد می‌کند. او برای این که بتواند نیاز خودش را به حرف زدن برآورده کند، موضوعات و بحث‌های گذشته‌شان را پیش می‌کشد و با تکرار مکررات، خاطر همسرش را مکدر می‌کند و امیدش را برای ادامه زندگی مشترک کم‌رنگ می‌کند.

راهکارهایی برای تعامل با همسر مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی

همسر فرد مبتلا به خطای تمایل به گزافه‌گویی، لازم است در قدم اول، به این حقیقت آگاه باشد که رفع این خطای شناختی از همسرش، نیازمند صبوری و همراهی بسیار است.

همسر فرد مبتلا در قدم دوم، باید خطرها و آفات زیادگی را به طور مستقیم و غیر مستقیم به همسرش نشان بدهد و او را با آسیب‌های عملی که مرتکب می‌شود آشنا کند.

همسر فرد مبتلا در قدم سوم، باید زمان‌های ویژه‌ای را برای گوش دادن صرف به صحبت‌های همسرش تعیین کند و بدون این که مشغول کار دیگری باشد، تمام توجه خودش را به همسرش معطوف کند و حس درک شدن و توجه‌طلبی او را ارضا کند. او باید با باز خورد دادن به همسرش، به او بفهماند که در حال گوش دادن فعالانه به اوست و به این ترتیب، آرامش لازم را به او انتقال بدهد. منظم بودن این زمان‌ها و فعالانه بودن این گفت‌وگو، به تدریج از حرص و ولعی که فرد مبتلا برای حرف زدن دارد کم می‌کند، و اعتماد و اطمینان او را به همسرش افزایش می‌دهد و او را وادار می‌کند که شکل منظم‌تری به گفت‌وگوهایش بدهد.

همسر فرد مبتلا در قدم چهارم، باید سرگرمی‌هایی را برای همسرش دست و پا کند که به واسطه آن‌ها، از نظر فکری درگیر شود و مجبور باشد که زمانی را برای ایجاد خلاقیت صرف کند، تا در نهایت، زمان کم‌تری را برای صحبت کردن در اختیار داشته باشد و در نتیجه، حرف‌هایی که می‌خواهد بزند را، گزیده‌تر انتخاب کند.

همسر فرد مبتلا در قدم پنجم، باید با تأییدهای موقوع، رفتارهای مثبت را در همسرش تقویت کند. او باید با اجتناب از توبیخ و سرزنش، فقط بر روی موقعیت‌هایی متمرکز شود که همسرش سنجیده عمل کرده و به موقع حرف زده است. تمرکز بر این موقعیت‌ها و پرتنگ کردن آن‌ها، رفته‌رفته سبب می‌شود که فرد مبتلا، تلاش کند چنین موقعیت‌هایی را تکرار کند.

تبی‌های تبی



داشتن قدرت و اسلحه چگونه انگیزه‌ها و رفتارها را ممکن است تغییر دهد؟!

«ببینید از این تکلیف الهی چطور امتحان خودتان را می‌دهید. حالا که پاسدار هستید، حالا که دارای اسلحه هستید، حالایی که قدرتمند هستید، ببینید که با این اسلحه خودتان، با این قدرت خودتان، چه جور با مردم رفتار می‌کنید؛ چه جور با برادرانتان، که همه کشور است، همه مردم است، با آنها رفتار می‌کنید. رفتار، رفتار عادلانه است، و آن طور که اسلام می‌خواهد، تا بشوید پاسدار اسلام و انقلاب اسلامی! یا خدای نخواست از بعضی اشخاص بر خلاف باشد، تا بشود پاسدار جنود شیطان و از پاسداری اسلام مخلوع باشد و خدا او را قبول نکند به پاسداری.»

(صحیفه امام، ج ۸، ص ۳۲۱)

بترسید از آن موقعی که مردم بفهمند در ذات شما چیست و انفجار حاصل شود!

«باید به حسب واقع، به حسب انصاف، به حسب وجدان، این مردمی که شماها را روی کار آورده‌اند، این مردم زاغه‌نشین که شماها را روی مسند نشانده‌اند، ملاحظه آنها را بکنید؛ و این جمهوری را تضعیفش نکنید. بترسید از آن روزی که مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست، و یک انفجار حاصل بشود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از «ایام الله» - خدای نخواست - باز پیدا بشود. و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن. قضیه [این] است که فاتحه همه ما را می‌خوانند!»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۸۰)

چرا برخی حاکمان و حکومت‌ها دیکتاتور می‌شوند؟!

«یکی از انگیزه‌هایی که دیکتاتوری پیش می‌آورد این است که دیکتاتورها می‌بینند ملت همراهشان نیست، اعمال دیکتاتوری می‌کنند. یکی از انگیزه‌هاست البته، انگیزه‌های دیگر هم دارد. چنانچه ملت‌ها همراه دولت باشند، وجهی پیدا نمی‌کند که دیکتاتوری بکنند با ملت خودشان، مجهز می‌شوند برای کسانی که به آنها حمله می‌کنند. وقتی که ملت جدا باشد از دولت و دولت هم بخواهد از ملت استفاده کند و بدوشد ملت را، دیکتاتوری پیش می‌آید.»

(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۹)

راه تشخیص دیکتاتوری چیست؟

«آن روزی که شما احساس کردید که می‌خواهید فشار به مردم بیاورید بدانید که دیکتاتور دارید می‌شوید. بدانید که مردم معلوم می‌شود از شما رو برگردانده‌اند. مادامی که مردم هستند و کمک دارند به شما می‌کنند، شما اگر مردم نبودند نمی‌توانستید این جنگ را اداره بکنید، این شک ندارد. مردم اداره کردند.»

(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۹)

افراد و گروه‌های دوست‌دار انقلاب هم‌دیگر را بپذیرند و از دور خارج نکنند!

«همه مملکت ایران را به هم بزنم برای این که من باشم و هیچ کس نباشد! نه، همه باشید، و همه هم، حفظ کنید مملکت را. همه باشید، و همه روی قانون عمل بکنید. قانون اساسی را باز کنید، و هر کس مرز و حد خودش را تعیین کند. به ملت هم بگویند که قانون اساسی ما برای دولت این را وظیفه کرده است؛ برای رئیس‌جمهور این را؛ برای مجلس این را؛ برای فرض کنید فلان کار برای ارتش این را. برای همه وظیفه معین کرده است. به مردم بگویند در قانون اساسی که شما رأی دادید برایش، وظیفه ما این است. در لفظ فقط نباشد، و در واقع خلاف.»

(صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۸۰)

امانت‌دار مردم باشید تا ملت همراه و حافظ شما و کشور باشد!

«من کراراً به آقایان عرض کرده‌ام و حالا هم باز تکرار می‌کنم که خدمت‌گزار باشید به این ملتی که آن دست‌های خیانت‌کار را قطع کرد و این امانت را به شما سپرد. شما الآن امانت بزرگی از دست این ملت تحویل گرفتید و مقتضای امانت‌داری این است که آن را به طور شایسته حفظ کنید و به طور شایسته به نسل آینده و دولت‌های آینده تحویل بدهید، و مادامی که این طور باشید ملت پشت شماست، و مادامی که ملت همراه شما باشد هیچ آسیبی به شما و به کشور نمی‌رسد.»

(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۹)

عامل اصلی پشتوانه مردمی حکومت و حاکمان چیست؟

«در هر صورت آنی که برای شما مهم است خدمت کردن به همه طبقات خصوصاً مستضعف‌ها، خصوصاً محرومینی که در طول تاریخ محروم بوده‌اند این بیچاره‌ها. باید خدمت کنید و خدمتتان را بگویید به آنها، و وقتی گفته می‌شود، عمل دنبالش باشد. و ان شاء الله امیدوارم که اگر انگیزه این طور باشد و شما موفق بشوید و ان شاء الله و موفق می‌شوید ان شاء الله به اینکه خدمت کنید به این ملت، این ملت هم همراه شماست... مادامی که این طور است، مردمی هستید، مردمی که هستید همراه شما هستند، و وقتی مردم همراه شما هستند دیگر آسیبی در کار نیست.»

(صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۸۱)